مجموع ورق
۶۶

مجموع ورق
۴۲

تحفه نصایح



مجموع ورق
۶۶

مجموع ورق
۴۲

تحفه نصایح







بسم الله الرحمن الرحیم

حمد کی بگویم بیعدد خالق جن و بشر

کرده معلق آسمان هم اختر لر شمس و قمر

عظمی بدان عرش را برّد زبانیش طاقتی

جوت برف سایی جهان انکا زینه یادکر

هم اوزیدی جنتی عرضی و طولن لیخمان لذّتی

هفت طبق ارض و سمان بیشی حقّ قدرتی

دریا کبیا جو کیا کرده رولز روی زمین

اشجار بیرلذ میوها رویید زمین ... شکر

مرده اراضی جملکی زنده لیلذ لذ قطره خضر

لن خشک میدان یک زمان هم لعل بینی قمر

سیارکان جون شمعها کرده بیان لذ مهر جود

روشن

جار صدا

این چیبنی

...ستار کیا شام







روشن مزیّن ایلدی سمانی لرکو خلوتداه بر

چیزی که بار ایلدی درجهان لر جمیع کوریلدی در حق

تسبیح گویان عالمی نامی بوده خواهی حجر

نعتا سید المرسلین محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم

گوییم درود ارزفشان بر روح خاص مرسلان

لر نور عرش و سماوات سلطان جمله بحر و بر

لولاک چیزی بر سرش جون جاوشان بیش رسل

تا اونبیا بیل درجهان جمله رسل با ایلدی بدر

شاه جهان لر مصطفی سلطان جمله انبیا

بکهر شفاعت ممکنان روز جزا ایلدی کمر

شاهی بدلیم درجهان لذ قاف تا قیروان لر

سید زرد زمین سید آسمان جون مصطفی با ایلدی دگر

جمله رسل اندر زمین کردند پیدا معجزه
دو نیم مه شد در سمای بروی چو کردی یک نظر
زآیات او ماحی شده جمله رسوم کفر را
آیات او دیدند چون جمله عرب گشته نفر
بندگی شیخ الاسلام شیخ نصیر الدین
محمود چراغ اولیا دهلی و ملتان قدس
الله سره العزیز علیه الرحمة والغفران
شیخ معظم بود محمود آن صاحب قران
چون شد او بنا شد مجلس هم محتشم هم مشتهر
عالم بعالم همچو او هرگز ندیدم مردمی
امداد کرامت مثل او خیزد کجا دود هم
او بود شیخ مقتدا اورا جهانی مقتدی

گشتند



گشتند عامی سالکان چون دفعه از صاحب نظر
دارد تمنا عالمی خاک درش سرمه کند
شیخ وقت از صاحب دوران گشتند اورا پیشتر
کی شیخ مخدوم جهان ما را بخواهید از خدا
تا رسته گردم از عنایا بم بجنت کوشک زر
گوید همی یوسف گدا از روغط سخنی چند را
از کوه خانقی خوش لقا ابو الفتح از نور البصر
از رکن دین کز علم خود معمور دارد رکن ما
یا رب بکردان الحنان هم بدیر از من این قدر
از تو بخواهم بهر او علمی عمل تقوی ورع
سالک بکردان الحنان هم بدیر از من این قدر
از صدق دل خواهم زتو یا رب بکردان نیز هم

بیلیغ بلکویم بشنوم بسنم جهانه بیش لر
بنلدی بلکویم بعدا زین بشنو هو بانه درن
در بیت آخرینه بها در کوش کن جان بلذد
تحفه نصایح نام این کردم زحق دارم رجا
کنذ از نظر پاکان شود مقبول نیدرن حوضه نکر
یا رب ز فضل لطف خود کردی لز جهان لر تحفه را
جمله جهان عاشق شود خوانند هر او شام سحر

## باب اول در شناخت خدای تعالی جل جلاله

کرده جو بالغ کودکی فرض بینا سی حق بر او
دانه بکیه بیلک خدا اجز او نه یالکس خلق
بیچون بدان حضرت خدا مثلی ندارد هم شبه
هر کز نزاده کسی ازو نی مادر او دانه بلذد

اودا



اودا طعام و آب و زن و قتی بنا نل حاجتی
خوانه م اودا غفلتی نی شهوتی بروکی کلاد
شهوت را
بشتی نخوا صعل لذکیی نی مشورتی یا کس کنلد
جمله جهان محتاج اولذکس نخوا صعل او نصر
جوهر مرکب جسم هم عرضی بنا یهی هم مکو
نامش نخوان جز انکه آن صاحب نوع کللقه خبر
نی کل کوئی بعض هم رنکی نی مزه
نکوئی
بو نیک نکوئی شکل هم نی نه و قامت نه صور
قامت
اودا نکوئیی در مکان نی عرش کوئی جا او
نی بیش بس هم راست جب نی زیر کوئی نی زبر
زنده بدان حضرت خدا شنواست او بینا همو
اشیانله [ازهم] خواست اوهم نور ظلمت خیر شر
موجود کنده عالمی مختار درا ینجا کم
بیدا اکد رنا

عاجز نبوده هیچ که وقتی نگشته مضطر
حاکمش بدان جمله جهان جز حق مدان ز قدم
جمله صفاتش همچنین بیشک بدان ز جان
گویا بدان حضرت خدا اندر ازل بیک سخن
امر بدان ناهی بدان صیغه یکی جمله خبر
حرفی ندارد صوت هم اعراب در وی نه هجا
داند کلامش بیشکی از جنس خاطر هم فکر
دیدن نبود حضرت خدا الا بعد جنت اخری
بینند جمله مؤمنان هر یک بلا کیف جهت
بکنند فراموش هر یکی نعمت جهان نعمت جنان
مدهوش جمله مؤمنان از یک تجلی در نظر
رویت نباشد در جهان نه در جهت نه متصل
کیفی ندارد این سخن نی در کتب نی فکر

اهری





دیلز خلایق در خواب هم باشد روا اندر شرع
محکیست از جمله سلف صد اکثر دریں وارد اثر دارد

## باب دوم در ایمان و بیان احکام کفر

کز انبیا مر نامدی نی شرع بودی در جهان
واجب نبودی بر مردمان ایمان بخالق مقتدر
تصدیق دل ایمان بدان این رکن اصلی بیشکی
اقرار نیز اندر زبان از بهر احکام کی سبب
تصدیق کرد اری بدل اقرار نیاری در زبان
باشی تو مومن نزد حق کافر بنزدیک بشر
کر مردمی اندر جهل نبود علمی از کسی
لیکن بمرد او همچنان یابد عذاب در سقر
ایمان بیارد چون کسی علمی نخواند معرفت
عامی بود او مومنی ایمان تقلید معتبر

نورگه نیاید مومنی بیرون زلیمان هیچگه
گرچه گناهان میکند لازعد کبایر بیشتر
جون کافری کو میکند صد جند حسنه ماعی
لازکون نیاید او بیرون گرچه کند عدد القطر
شاکی نیاری شبهه هم لیمان خود لیبی جانانم
برحق بگوید مومنم ودنیه تو باشی نزلکوی
دوزخ نماند مومنی جاوید لیک جندکه
قلدکنه رنجی کشد اید بیرون بس بکر قدر
جون تو کنی عصیان کنه بیباکی بکن هم متصل
عفوت کند حضرت خدا جمله گنه گردد هدر

باره ٥

## باب سیوم در عقائد یعنی در گوردوهها

در گور پرسش حق بلا لزبر گود کان هم بالغان
منکر نکیری پرسدش لازوی جو غا نید کشر

غرقه

٦

جون

غرقه باشی گر شود شیری کشد با یهو خفته
اورا سوالی دان یقین در گور ای مختصر
در گور ضغطه بحق ابوادرا اسان شود
اشرار درا باشد جنان جون در جوار شکر
اطفال جمله زمان اندر سوال بهشت هم
گرده توقف بیلکی آن شیع است نامور
در گور عاصی مومنی بیند عقابی جندکه
لغادرا در گوردان دایم عذابی بیشتر
انعام و راحت بیعدد احسان کرم در گورها
مومن که باشد صالحی بیند همین شام سحر
در گور باشد زندگی جون زندگی امروزها
کلنجکل شیند بر گور جون مرده بلانده که نر

نیکبخت
دان هم
گولده گوله
سوالی
القطر
بیرونش

راحت علایی هر چه هست اندنیک بیلدر کوردها

ذاتیدن خلقی ممکنات الا همین جز بشر و هم جن

صوری جو اول دردم میرندی جملی

در صور دوم بیلکی آلغه خیزندی جملی لر قبر

اجسای عالم جملاکی مجنون و عاقل کوردی مان

جن و شیاطین وحش هم طیر و بهایم در حشر

آیندی حاضر جملکی هر یک حسابی بیلدیلر

عدلی بوده بو همکنان ظلمی نه یوقدر جبر

صوری که دفعه درده هان فانی همی بیشی را

یکبار بیش و بیش کریاندی همی او منتظر

میزان بحق دان بیلکی لر هر بیری و قافلر

اعمالرا وزنی بوده حتی بانیدی خواه شر

نیکی



کتدرث زمان اندر جهان دانی قیامت بانیان

براسب جون بیلکی زمان آیدی قیامت زود تر

دیکر نشانی علما خوانیدی خلقی نی عمل

ساجد نه بیلکی اندکی مسجد بنانی بیشتر

مشغول بیلکی دربنا خلقی نیلا لزمان ودل

مرکی بخواهی اندر زمان مردن همین بخود شمر

محمود احمد تا حدیث فرد و ربیلکی هر طرف

شاکی قتولک زیرکها مقطع نیلا هم شتر

اهل بوادی روستان کوبا شبان هم خفتر لر

کفشی نه کاهی پای شان بالکی یاتیدی نبود بی با نیز

دانی قیامت بیلکی ایشان جو بینی بیرها

مشغول کشته دربنا هر یک بعصری مفتخر

زیرکا

بزرگ خورده ویلنده

## باب چهارم در علم و تعلم و فضل آن

بر سنگ خارا نقش دان علمی که خوانی در صغر
بر آب دان از نقش را چیزی که خوانی در کبر

قرآن بخوان تفسیر هم آموز خط و صرف و لغت
نحو و معانی با بیان توحید هم فقه و خبر

علمی که خوانی بهر حق بیشک ترا منجی بود
نی بهر فتوی نی قضا نی بهر نان شغلی دگر

علمی بخوان تا آن ترا نافع بود منجی شود
جنت بیابی حور هم باشی خلاص از سقر

علمی که خوانی سوی حق دل از سوی دیگر
علمی نه بهر حق بود زان علم هم خطر

گر علم خوانی بهر آن در صدر بنشینی مگر
آن علم دان چون کسبها بلکه ز کسب بدتر

حیله میاموزی بسی منکر مکن دیگر ز حیله

لز



از شرع بیرون پای خود هرگز منه ای بی بصر
چون دوست داری علم را یا عالمی یا متعلمی

تو پاک گردی از گنه گنهی که کردی در عمر
وقتی که بینی طالبی مر علم را یاری بکن

جنت بیابی از خدا آگاهی ده که دینکسو
گر علم خواند مردمی بگذار عبادت اندکی

باشد ز خاصان نزد حق و از عابد از نزد یکی
فضلی که دارد عالمی بر عابد از هم زاهد از

چون فضل احمد مصطفی بر کم کمینه از بشر
با عالمان نسبت مکن عابد که تنها خویش را

خواهد خلاصی از خدا عالم خلاصی صد نفر
شو خاک پای عالمان تا جای یابی در جنان

رو دور تر از جاهلان تا نشنوی از سقر

توم

مقصود از علمت عمل دان بس قضا مقصود نی
علمی که با نبُد عمل دان نی کمانی نی و تیر
علمی جو حاصل شد ترا ترس از خدا تقوی گزین
ورنه تو باشی زرد دین هم راه زن چیلکر

## باب پنجم در قضا حاجت و وضو و تیمم و غسل

جون در قضا حاجت روی زوری مکن از پای جب
در سوی قبله رو مکن هم پشت را الی بابود
جون بول یا غایط ترا زحمت دهد درحال کن
گر تو بدانی ساعتی صد رنج بینی صد ضرر
جون در قفا مجا میروی اول بنه هم پای جب
گر با تو باشد کاغذی آن دور کن یا خود ببر
دائم تو باشی با وضو جامه نداری بی غمگین
جونتو شوی محتاج نی وضو درحال کن تجدید تر

وقتی



وقتی که باشی بی وضو نظری مکن در مصحفی
نظری مکن در آسمان سیاره نی شمس و قمر
نی سوی کعبه کن نظر نی روی سوی عالمان
نی ذکر گویی نی سبق نی روی مادر نی بدر
نی رد سلامی هم کنی نی اندر آیی مسجدی
نی خو لب بکنی نی خوری تجهیز میت هم مکن
این جمله که آداب دان اجری بیابی از خدا
پاک کن تیمم یا وضو انکه عباده لیک بس
مصحف نگیری بی وضو مسجد نیایی هم جنب
بر هکار کردی بسبب هم فاقه بینی هم فقر
لب منی ظاهر جو شد با دفق شهوه جان من
یا حشفه غایب جون شود اندر فروج یا دبر
انزال باشد خواه نی فرضی بدانی غسل را

وطی بهایم مرده هم انزال آنجا معتبر چون
از نفاس و حیض هم پاکی ببیند عورتی
پاکیزه بکند غسل او این غسل از فرضی شمر
سنت بدان از غسل جمعه در عید هر دو عرفه هم
بر مرده هم واجب بدان غسلی بدان پاکیزه تر
چون پیش آید حاجتی غسلی بکن از جان و دل
مسلم چو کرده کافری دان غسل او هم [illegible]
هر عضوی را سه بار شو بکو کلمه شهادت بارها
بیک شوی پاک از گنه جنت در آیی هم مگر
مسواک را در هر وضو دایم بکن در صوم هم
خوشبو بکن تو جامه و تن از حی معطر در حشر
در ریش سبلت شانه کن پاکیزه ان از دوام هم
در سینه کو از شانه ابرو بکن هم فوق سر

یکسان





یکسان تیمم هر دو را محدث بود یا خود جنب
چون تو نیابی آب را یا سرد باشد با خطر
از جنس ارضی هر چه هست از خاک ریگ و سرمه گچ
سازی تیمم در بقع گر خاک داری بیشتر
در غسل کردن هم وضو سنت بکو ما هیچ کس
فارغ شدی چون از وضو میخوان همین سوره قدر
بیش از سخن بگذار هم از حق بخواهی حاجتی
کرده روا از حاجت فی الحال یابی زود تر

## باب ششم در نماز

داری بپای اوقات را در ترک آن ملعون شوی
تارک مصر کافر بدان هم جا او دوزخ شمر
چون تو کنی دو وقت را یکجا جمع در روز شب

مثلا

محبوس باشی یک حقبه اندر جهنم هم سقر
چون تو گزاری فجر را سنتی نکو نیکی باکسی
تا در طلوع بخوانی دعا سنتی تو کردی معتبر
گر کنی بدوزخ سوخته گردی تو بمانی سالها
چون تو کنی ترک جمع خمس جماعت را بی سبب
چون بشنوی بانگ اذان ساکن بشوی سنتی مکو
مشغول در کاری بشو میکن اجابت نا مود
ترک اجابت چون کنی با خود سخن گویی گران
آیل بلاها بشنوی در هر زمان تعجیل تر
بد باکی داری جانت را اشراق نا غم مکن
گر هی تو مکن پیکی پانزده بسی هم گرد
وقت تهجد نیم شب بگذار تو از صدق و دل

حق



حق را به بینی بیگمان ایمن شوی از شور شر
نعمت بیابی بیکران گر تو بیابی آن زمان
آن وقت وقت خاصگان هرکس نیابد جز سحر
چون تو بخواهی دوستی با حق کنی باید که تو
مشغول باشی صبحدم سازی وضو وقت سحر
چون تو گزاری وتر را سنتی مکو با هیچکس
فارغ نگردی از دعا بستر بیاری پشت سر
از فرض چون فارغ شوی غفران بخواهی بعد از
تا چون نمازی مصطفی از ده نماز نا مود
چون از نماز آیی برون فی الحال تو کرسی بخوان
مشتاق تو گرده جنان هم حور با جم تمر
حاضر شوی چون بشنوی در دست کس از اهل دین

بنجیزی ٥
بعنی ٥
قمر ۶

حاضر شي نو يا ئې جزا در ترک بيني صد ضرر
بر باي داري جمع را ترکي کيدي [illegible]
با ئيل اميدي ظالمي يا باغي يا داکو
ميکو اذان اوقات را ناغه مکړ جانانه
يا ئې جزا بيحد وعد ليجا نکيري مزد کړ
مزدي مکړ امروز نو ضائع کني فردا جزا
با ئيل امامت يا آذان تعليم يا جيزي د کړ

## باب هفتم در زکوة و صلوات

جون مال يا ئې لز خدا خواهي [illegible] سالها
ربعي بله لز عشر آن اود اله بيني نفقت
د وبيت لز سم رسي جو ئيل سالي بماند نو
فاضل بود لز حاجت د ائيت نباشد بيش



مثقال بيستي لز ذهب نيمي بله مثقال نو
بنجي ازان د ويت نه يا ئې خلاصي لز نقد
بيرا يه با ئيل جو نبر از لز هم زكوة فرض د لز
تا بر نو کاند سالها يا بل زنو نبسه بسر
اسپ خري سود آلکي در هر سري دينار ده
لز نا و جون سي سر سود اغنام جمله جمل شم
لز غلها عشر کي بله جو نبو زراعت ميکني
ورنه نبوي بر هکار هم برکت نيا ئې در شمر
مال ضکي بيکي هم بر نو کاند هم ولد
آتش نکرده کرد او غرقه نکرده ز بحر
زکوة لولا مانع نبوي صلوات ادي بجا
قصري نيا ئې در جهان افتاده بائي بنيدر

صدقه بله لذ کره خود لذ خاص مال خویشتن
مستان تو صدقه لذ کسی باشد زکوة باید
تا وجه بدهی صدقه را داری از برای طمع جزا
آنم شوی دوزخ روی لذ خم خوردن ابتر
درویش جون کوید دعا داند یقین تا وجه را
آنم شود اوزین سخن طعون بود لذ خاکسر
گر تو براینه بیرزبات تا وجه حاکم شتمیه
تا فشوی آن حکم در مخطور جمله مشتهی جق
جون خفیه بدهی صدقه را بهر شوی لذ خشم
جون نفع کرده عمر تو ده جند باید ماذرد
صدقه بله لذ کرحق نی بهونام و نی جزا
جو نتو ریا صدقه دهی ذره نباید لذ آثم



صدقه دهی درویش را اینرا مکن منت منه
دریغ تو دست خود تا دست او گردد زبر
کنیم بله تو نیم صاع خرمان و جو ا ضعاف ان
در فطر این واجب بله اضحی بکش شاة بقر
گاو و شتر لذ هفت کس شاة بکش لذ یکنفر
بلا را جو فرد ابلدرکی جون برق لامع میکند
جون بیش آید زحمتی یا حاجتی صدقه بله
صحت شود حاجت روا زحمت رود بیرون ز در
گر صدقه خواهی جون دهی یا رکی بله ارحام را
درویش را هرگز مده ایشان جو سینی متقی
صدقه بگرداند بلا خشم خدا تا اندرو
هرگز نیاید نزد تو آفت بلا خوف و خطر

## باب هشتم در روزه ماه مبارک رمضان

روزه بکن نیت ز دل رمضان چو دریابی ماه را
غیبت مکن فحشی مگو و از دروغ بازی کن حذر
در رطب کن افطار را چون کم بیابی از هوا
افطار در خرما بکن باید هوا چون سرد تر
افطار خواهی چون کنی از حق بخواهی
از هر مهمی تا ترا دشوار باشد ای پسر
روزه بداری بهر حق نه بهر نامی نه ریا
طعامی میخوردی بسبب افطار کن هم
کهکی بداری نفل را مفطر نباشی دایما
هم بیض را داری بپای باشی نجات
روزه بداری در رجب اول میانه آخرش

ترویه



باب نهم

بعضی روز هر یکی باشی
چیزی زیاده بداره

ترویه داری روزه را هم عرفه قدری لازم بحر
روزه خمیس و هم جمعه شش روز از شوال هم
صایم شوی هر دو دهر از بهر حق روز قمر
میدی که باید لشکری قایم بکردش روز شب
دایم
از نفل دارد روزه کر افطار باید خوبتر
صایم چو بدکی شب خورد زان زیک طلب نداری در دهر
مکروه باشد ایخنیت بل خوف باید از فطر
دایم بخور طعام سحر ترکی مکیدی هیچگه
هرگز نمیدیل حق تر الا ز طعام فطر و هم سحر
روزه بدان از اسرار حق با کس مگو این سر را
روزه جنانه بنهان بکن نه زینه بلا انتهی بسر
فردا چو حق اعمال را بنعمل بخشد هر یکی
طاعت که باشد جملگی خصمی برد روزه مگر

وقتی در آیی مسجدی باید در آیی معتکف
رمضان جو آخر عشر شد شو معتکف یابی قدر

**باب هفتم** در حج و سفر و جهای رفتن

از خانه بیرون در مرو جز از جماعت با جمعه
بیرون بدان آفت بلا وقتی مکن نیت سفر
گر تو سفر خواهی کنی باری سفر کعبه بکن
تا تو کنی طوف حرم با لب بوسی حجر
در حج رفتن فرض دان گر زاد و راحله داری
یکسال نان اهل را راهی جو بستی خطر
جون تو بیاری حج بجا در تو نماند یک گنه
پاکان بود اندر جنان با حور بنشین در قصر
باید طیبه هم روی بکنی زیارت مصطفی
تا پاک گردی از گنه با او نشینی در صدر

کر تو



گر تو مسافر میشوی بنگر و یاران طلب
همسایه حاصل کن نکو آنگه برو خانه بخر
ور تو سفر خواهی کنی روز قمر کن مشتری
راحت بر بینی از آن سفر هم گنج یابی هم گهر
روز زحل بیکمن سفر ای پس ملامت خانمان
در حال بینی روی شان دیگر نمانی زان سفر
عقرب جو بینی ماه را از خانه بیرون در مرو
در برج ثابت هم مرو خانه تو لیکن دیر تر
شنبه دوشنبه و قعده کن شرق برفتن جان من
ور تو نمانی میروی از دزد بینی صد خطر
روز جمعه هم روز احد در غرب تو هرگز مرو
زحمت بر بینی در بدن محنت نیاید لیکن بسر
روز سه شنبه اربعا سمت شمالی هم مرو

روز قمر دوشنبه
مشتری پنجشنبه
روز زحل اول هفته
بعضی

عبد العزیز

در شتری بیرون مای مبوی جنوبی در نشف
چون کم کنی تو راه را راهی نیاید تا روی
گویی اذان در حال تو راهی بیاید در نظر
جنگی بکن با کافران فرضی بدان آن جنگ را
وقتی که بینی کافران کردند غوغا عام تر
از صف نگردی کهی بر هرکار کردی دوزخی
اگر کیا براین کنه زیب تا در کتابی خترد

## باب دهم در تلاوة قرآن و ذکر و دعا

قرآن چو خوانی جان من از جان و دل با فهم خوان
دریاب معنی هر سخن ده روز ختمی کن ز سر
با غم بدان زاری کنی غم اندیشه کن در خواندنش
ذوقی بیاید وجد هم نوری ملک دیدی سر بسر
در وقت خواندن دان چنان گویی که می شنوی ز حق

بااو



با او بگو هم راز خود از وی شنو مست تر
سلطان بدان حضرت قرآن اندر جهان صدق تو
بیزار شو از غیر حق آنگه بیاید زو خبر
خوان از حروف هم هجا هرگز بدان این خواندنش
اندر دبیرستان چنین خوانند از شام و سحر
خواهی شوی محرم سرای سلطان به بینی چشم خود
از صحن دل جاروب زن زینجا برون کن کار زر
یاسین و نوح و عم را هم واقعه با ملک خوان
بس فجر و ظهر و عصر هم مغرب بی و عشا الی ... بسر
در شب جمعه طه بخوان باید جزا انجیل و عل
بیش از جمعه خوانی کهف ایمن شوی از نود سر
از بهر عزت روز شب تو سوره کیومنی بخوان

اگر

سورهٔ تغابن را بخوان ترسی ز طاعون

در بلا خوان اخلاص را الحمد را با تسمیه

میخوان چهل یکبار تو هر شب باشد دردسر

اوقات خمس ذکر گو هم قوت خود لز ذکر کن

چند لز بگو تو ذکر حق تا ذکر گوید سوی

هر که گوید ذکر حق ذکر گوید مر ترا

کردی یکه لز اولیا ذکر گوید هر سحر

در خفیه گو ذکر خدای تا پاک گردی لز ریا

روزی ترا گردد لقا بینی خدا را در بصر

مغز عبادت دان دعا بردار دست کن دعا

الحاح کن خواهنده دعا آید چو بشنوی خبر

یابی اجابت اندکی لز وجه بودی هم خوری

هر شب نهم

بهشت





لز کذب غیبت فحش هم بکنی زبان حبس حصر

دانی اجابت طایری دارد دو پر لز صدق و حل

طیر لز نگردد ممکنش چون بشکند این هر دو پر

چون تو دعا خواهی کنی صلوات در مبدا بگو

در ختم هم صلوات گو تا نجات یابی زود تر

ساعت اجابت را دعا وقت ندا روز جمعه

در جمعه ساعت آخرین خواننده دعا غنیمت شمر

اتمام اذان دیگر چو شد لز حق بخواهی حاجتی

حاجتی وسط اقامت هم اذان در وقت سحر

لز ظهر تا هم عصر بود در اربعا میخوان دعا

در شب جمعه عیدین هم وقتی که می بارد مطر

وقتی که کردی ندم دل افطار بکنی روزه دار

جونتوکینی ختم قرلز حاضر جماعت صد نفر
در ثب براهٔ وهم بنی اوک که بانلز رجب
وقتی که صف از غازیان حمله کنند بد ض کفر
جونتوکینی فرضی ادا میکنز جان ودل دعا
وقتی که کعبه رتر الی جان مز آیدنظر
مردم مسافر زحمتی د اوند غرضی جون دعا
داید اجابت بیشکی دیکر دعا ماز بذر

## باب یازدهم در مکاسب وقناعت وسؤال

شرمی نبانلز نک هم لزکسب کردم جان مز
آموز کسب وعلم را شود وفنون صاحب هنر
آموز علم هم هنر در هانکردی تا بسی
انکس که بانلز بانید هنر ناید بخواهلا ربذر

از



لزکسب وکلّہ خود بخور ولزرنج دست خویشتن
جبزی بخواهی لزکسی تا نهلا کردی هم نکر مشقت
نادی بکز زان وجه خود دلز نا هلی جو کازی
نا هل نبانلز آدمی اورا بدلز جون ناوخر
سنکی جو آدی هیزمی بربشت خود لازکوه دشت
اورا فروشی نان خوری بهتر زصد نان بدر
کنجاره بخوری نیزنی آنی خوردی شور ونمک
بهتر ز سلطان جون روی شربت خوردی منت دکر
جون مک نباشی منتظر خوان کسی تاکی ربل
مردم جو بیاهت ایجنین اورا بدلز لزکسک بتر
کسبی بکز نانید بخور صبر وقناعت بیش کن
جونتو بخواهی لزکسی دربهشت یانید کونک ذر

چون تو ستانی از کسی حلوا ترا گوید گدا
گر تو کسی را میدهی گوید شاه معتبر
پندی بگویم خوبتر در گوش گیر نیکو شنو
احوال خود با کس مگو هیچ بکن نایدت بکار
هم خواستن محظور شد اندر شریعت بیشکی
یک روز قوت چون ترا گر خشک باشد خواه تر
چون تو نخواهی مال زر از بهر عزت مجرب
میل از یقین از مال را معوذ بالله آتش جمله جون
گر هیچ بکاری گشت هم مقدور گردد باید ترا
در زرع کاری خود بکن بر دار میوه بیشتر
کسبی که باشد در جهان باشد شمرد نفع او
در کشت نفع عالمی بود شناید مختصر

بکش

جمعہا عود سوزه

تیر



تعلیم آب بازی کردن

تیر و کمان از دست خود مهمل مدار ای هیچکار
آموز کردن آشنا اسبان دوانیدن هم شتر

## باب دوازدهم در نکاح کردن زن

تا مر ترا قوت بود تزویج کن وقفه مکن
آفت بدان اندوه غم اندر نکاح ای نامور
چون تو نمایی زن کنی کن خوب صورت پارسا
فرمان برد خدمت کند مونس بود شام و سحر
اندوه نیارد بیش تو اندوه غم جمله برد
گر وی ندارد این صفت گوییش طلاقش زود تر
در چهار چیز از خود فرو تزویج چون خواهی زنی
در سن در طول و حسب چهارم بکثرت مال زر
زن را چو خواهی خواستن هرگز نخواهی جز چنین

قدرت

در خلق و خوئی در ادب خوف خدا از شو

کوتاه و فربه زن مگر دیگر دراز و لاغرک

هرگز نخواهی تا [illegible] فرزند دارد ابتر

بزنی مکن خانان را ولکن زن که دارد موی

منان را هم دفع کن مکثار بدخوی

ان زن که او ایذا کند بار دیگ دارد سای

بر روی گوید بد ترا دایم به بیخ بسته سر

جون تو نخواهی خلوتی بیمار سازد خویش را

در هر سخن عذری کند معتاره با اهل عیالک

آهسته جون گویی سخن با تنه دهد نعره

بی اذن آید و برون تنها بگردد در بدر

مردم جو آید بیش او از تو گله بروی کند

کوید



گوید تو نوی ناخوش منم او گرچه باشد خوبتر

سودا بنوشد هیچگه نی روی شوید دست و پای

نی چشمها سرمه کند نی شانه اندر فرق سر

بنهان کند از تو سخن مهمان بد آید ز دشمنان

اول ز تو طعامی خورد و لذیذ بخورد بیشتر

آنکس که دارد زن چنین او را بود زد از بتر

جون شو زنی یا نی نکو حوری بدان از شک تر

راحت بخواهی در جهان فی الحال رو سر بیخبر

جون ماه شب از جهارده شیرین سخن هم سیم بر

گر نیک باشد بارها قانع بود خدمت کند

با او بسازد خوش بزی ور نی برو دیگر بخر

بهوش مبین در روی زن بیگانه باشد جز ترا

دُر سوکی ایردی هم مبین ولد نزد او شبو
جونتو لواطت یا زنا تقبیل بکنی حس هم
خیولت جمله عمر تو نا جیز کرده هم هدر

## باب یازدهم در آوردن عروس بخانه و مجامعت کردن

جونتو دنیه آرکی بمنزل بای اودر حاکم شبو
باید بر بیریکی لب دا هر چهار گوشه بام او را
خلوت کنی جون بر حرم نام خدا لیکی کوش کران
لذ دیو شیطان جملکی خواهی تعوذ نامو د
بیکن ضیافت صبحدم کس گوسفند کاو را
طعامی بکر خلقی بخولر آمد جنین ابدار خبر
در وقت . خلوت اهل خود شهوه ز بیکانه را
در دل جوادی بیکی دختر بزاید بسر

زیر



زیر درختی بار ور هرکس مرو نزد یک زن
فرزند جون بیهل خدا ظالم بود هم هنر
کرنیه وضو خلوت کنی بخالی بم بینی در ولد
در زیر مه سیار هم فرزند فاسق زشت تر
سخنی مکن تو انزکان کنکی ولد یا بهلا ازلی
نظر تکی مکن در شرمگاه فرزند این بیه بصر
خلوت مکن با اهل خود جون سیر خوردی طعام را
بیمار کردی بیکی صد رنج بینی صد ضرر
اول شب قربان مکن جندلر بیاند راحتی
خلوت جو آخر شب کنی باشد بتولد خوبتر
اول میانه ماه جون باشد مکر حایض کند زن
جونتو بکردی بیکی بینی زیری صد خطر

فارغ جو از قربان شوي لذ زن جدا شود زود تر
خود را بآيد كرم شو تا تب نه بيني از درس
خلوت مكن با زن جو لذ نيكن خود لذ زن
نزديك رفتن بنو زن با ئد هي خوردم زهر
تعجيل در خلوت مرو با ئد زبانيء ر تر را
دانش مني لذ مغز سر هم روشني اندر نظر
وقتي كي كردي محتلم غسل مكن بذ زن برو
ورنه كه شيطان بيكي انباز كرده اين پسر
كامل جو بيني ماه نو صحبت مكن با اهل خود
ناقص جو بيني ماه را نيكو صحه در خلق مير
زن را طلب كن لنجان هر گز ندانند دمي
آواز نيء كس بشنود تا ديك با ئد لنجر

لنجا نا شد



لنجا نبائد خرد كي نيء كه با ئد نيء سكي
بكذ نيت محلي لنجان كه لنجا نبائد جانور
نزد يك قوم خود شيب بيني جو شخه بعوها
بوسه طمع فرز ند خود جون شسته بيني بذر
ترس لذ خرا شيء جان ثان نا گاه آهي لذ در زر
بد نشد گرحره سو حته جمله جهان گوه و بچي
حائض جو كرده عورتي حجت بلان قربان او
جو نتو وطي ثيان كني صدقه به دينار زر
اورا مكن لذ خود جدا هيجو جهود كافر لئيم
ذوقي بكير لذ جمله تن جز خون موضع منفجر
فرزند جون بدهد خدا اورا نكو نامي بكن
نامي د ما ثنا بيرئيس حمد كي و عبد كي خوبتر
لذ روذ زا حر هفتمي هم دور كن موي سر نيز

اگر دو ختم کنی شاید بلا شاید نبست چون با ابتلا بسست

همچون رسوم جاهلان مویی نداری بر سرش

جعدی نداری نیتی کان هست شیطان را مقش

## باب چهاردهم در آداب خوردن طعام

چون طعام خواهی تا خوری ای در وقت یکبار خورد

ان طعام باشد سود تو با تو مرض لیکن گردد سیر

در رجوع چون طعامی خوری لیکن طعام دل را نکو خورد

طعامی که در پیری خوری ان طعام بخور دل گر

لذیذ خود طعامی بخور در پیش کسی مینداز

بردار لقمه خورشت تر میخای تو انرا بیستی

چون طعام خواهی تا خوری اول بشو تو دستها

چون طعام خوردی هم بشو آمد چنین اندر خبر

تعظیم خور تو طعام را گو تسمیه هر لقمه

بهلو



بهلو زده بالای که هست افتاده تکیه هم مخور

ریزه که افتد بر زمین بردار آنرا خود بخور

خشم بدانش صالح کن بود و زان لقمه نظر

عیبی مکن در طعام کسی هر چون که باید آن بخور

بی ترش گوی سنا مر شیر مثل این سخنی دگر

در لب یار در طعام خوان تا که بیفتد چون مگس

غوطه بده آنرا یکسر اموز لذیذ از این هنر

گفته است خاتم انبیا همچنین لیکن جانان من

بر پر یکی دان زحمتی بر دیگری دارو شمر

خواهی شوی بیشک غنی مالی بیابی بیگدلی

تحلیل کن دندان خود چون طعام خوردی لیکن بس

چون بر تو آید میهمان اکرام کن بجد و عل

فی الحال کش در پیش او طعامی که باشد خشک تر

کسی

ور تو گشتی مهمان شوی هر جا که جای نشین
از میزبان آب و نمک خواهش مکن چیزی دگر
شخصی بخواند گر ترا وقتی که سازد دعوتی
عذری بکن هم معذرت چون بشنوی شور و شرر
در طعام دانی شبهتی یا طعام کرده را
لهو و سرود و دف و دهل فحشی و غیبت یا خمر
یا ساختن از طعام را بهر ریا نی بهر حق
خوانند آنجا اغنیا بکنند بر فقرا جبر

در طعام آنجا سرود

زجر

## باب پانزدهم در آداب آب خوردن

چون آب خواهی تا خوری باید خوری اندکی
ساکن بخور اندر سه دم تعجیل در یکدم مخور
ایستاده باشی آنزمان آبی مخور جز چهار جا
باقی وضو در وقف جا هم چاه زمزم هم سؤر

بقیه — یعنی پر آب — پس خورده

آنچه



آنچه نباید تا خوری در چهار جا لیکن مر
ناهار بس خلوت مخور بس خوش هم حاجت بس
چون تو کسی دادی بسی آنچه بدهد خلق را
نا چیز کرده آن کسی از خوردنی جنت لب خور
آنچه مخور یکساعتی باشد اما از زرد ها
هر که بخوری طعام را از کرم شیرین چرب تر

## باب شانزدهم اندر آداب جامه پوشیدن

جامه بپوشی آنچنان کان دیر ماند مرترا
نی جهود نپوشی شرعی بپوشی آنچنان با اصل ستر
از استبر سازی جامه چون گردین باشد راحتی
دستار با اصل پیرهن ازار کن زان شفت تر
کمخاب هم جلد دیبا هم زر بافت نپوشی هیچ گه
افرشیمی چون رشته اصل را نا هم بکن کالای حذر

و حریره

که باد سوره قدر خوان زلب کن آن جامه تر
انگشتری زاهن مپوش و نیز مس و از زر هم
بود ورکه از خوبی تن خاتم جو باید عین زر
ترک تختم افضلست امری نباشد جون ترا
از نقره کن انگشتری حاکم جو کشتی نامور

باب هفدهم

## در آداب خفتن

زود کن خفتن خو لبر و بیدار کن حی ذکر کو
باید که خسبی با وضو بسیار باشی تا سحر
توجه مکن دی نیم شب از خانه بیرون در رو
خفتن جو خواهی شمع کش آوند بوشان در در
تنها مخسبی خانه کا تنها باشد هیچکس
آسیب باید از پری باشد ترا از جان خطر
جو نشو غایر دشی اذا نفی الحار رو خواند بکن

خاتم

---

مختار ما ز جامه ها اسپید جامه جان پدر
بود ورکه از خوبی تن هم زرد و لعل و معصفر
کم بوش پشم وجرم را سجاده کن بالا بر
بر پشم سجاده افضل است نزدیک علما معتبر
دستار بندی هفت گز شمله گذاری بیشت بیش
نی شمله باشد بند شی ان بند شی شیطان شمر
دیرکی بمانند پاک هم کوته جو بوشی جامها
این شکل صالحان هم مردمان نیکو سیر
جون کفش بوشی موزه هم باید بوشی زرد
جون کفش و موزه باشد سیه اندوه بیشتر
موزه جو بوشی کفش هم باید بوشی راست پای
جو نشو کشی این هر دو را باید کشی عکس تر بر
هر که بوشی جامه نو یک کف برلذلبر بکن

هر که بوشی جامه نو کف را تو پر از آب گرده
صح

وجرم م
خاصه

سهمنا
عاصي شوي دوزخ روي شبها بگوئي جون
قیلوله را دان نعمتی هرکز مگیری ترک آن
راحت بیابی در بدن آسوده کرده مغز سر
معذور باشد تا ترا هرکز نخسپی در زمین
طاعون وبا هم لرزمیت ایل مروفن جان بدر
بلاه
خوابي جو بیني جان من تعبیر برس لزعالمي
لزکود کان هم دشمنان نی لززنان اهل کفر
تعبیر بکنند جون کسی آن خواب را فتد مبهم بتر
بذرا بگوید خوب جون لزنیک کرده خوبتر
کر بد بگوید خوب دان خوب بیشک بد بود
خوانهم جنین اندر کتب دیدم بسی اندر خبر
ننکر شود لزخوابها جز و یق لزپیغامبری
جون خواب بیني مصطفی تحقیق دلزم معتبر

شیطان



شیطان بصورت کعبه را مصطفی قدرت ندارد تا شود
نی همجو کعبه او شود نی همجو شمس ونی قمر
جانان نخسپي شب جمعه عاشوره عرفه وعید هم
رمضان ز آخر ده شبی بیشک بیابی شب قدر

یازدهم در آداب بیع و شراء

نیکست تجارت جان من زاین لزمکاسب خیر دان
در بتر برکت بیشتر اسبان بهایم هم بخر
غله مخر نیت کران بوده فروشي هم مکن
پرهیز کن زین هر دو ملعون بکردي محتکر
در سود غله بوده هم هرکز نباشد برکتي
محروم باشد لزکفن ان مال بخورده کسع کر
در هرجه بیني ضرکسی هیزم بود یا کاه تر
این احتکارت بیشکی مخصوص نی قوت بشر

کر غله داری لازرع بکنی ازان انبارها
هر کز نکردی محتکر نزدیک علما معتبر
جو نتو خریدی بردرا مفروش اورا هیچ کاه
دانه بیاری هم تاکی کله جه بود اولاد بتو
کاو تو فروشی یا خری سوکنه نیاری کسی
سوکنه جون صادق خوری روزی کنی
کیفالی فروشی جون خری آری بخانه لاز دوکان
ناکرده کیل ووزن هم مفروش جان هم مخور
مالک کنیزک جون شوی پاکی رحم فرطی بد لیز
مستی مکن تقبیل هم فی الحال در خلوه میر
تا ماه بینی حیض جون اندر کنارش
سعی کنی جون جاریه پاکی رحم دان دو ستر
بدهیز کن تو لذ زنا خوردن ریا باید جنان

کرده

بیناں



کرده زنا با مکر لیز حفناک باد لیمی ششم بس

**بانوزدهم** در قناعت و صحبت سلطان و ملوک و اغنیا

درویش شو در کنج نشین طمع مکن از هیچ کس
قانع شده ملکی بدل خانه بر از زر و کهر
نزدیک سلطان خود مرو دریا سلطان دلیز یکی
جو نتو هوس سلطان لنی بابند ترا خوف خطر
احسان مروه هیچ که هر کز مجو بی از شهان
جو نتو ستانی دیه زمین افتاده مانی بی شوی
تقلیل شغلت مکن افت بلا دم غم دریز
راحت به بینی اندکی زحمت غذا نی بتیر
اشغال شد بیک بلا ممجون بلا نی جامه
بو شل بدانی جون کی اودا اند انی معتبر
جو نتو غنی بینی بدد بکریز تو فی الحال ازو

تقلید بو زینه جامه اعلی کرم بدل

درویش چون آید نظر او را به بین با حضر
پرهیز لز میر و ملک دلز زهر قاتل تر بشان ضرر
چون تو نشینی با ملک هر لحظه بینی صد شرر
تعظیم کن درویش را چیزی ببخش ده بکو حق
توانکر
بر ود ز تو نلنان دین عظیم تو بکو زر
الطاف سلطان چون کند هرکز مشو مغرور دلز
شکر که سلطان خود دهد آنز زهر دانه شکر
زایان نیابد رایتی مهری نیاز بد بر
رافت ملک آفت بدلز احسان شان خشم و قهر
چون تو روی مجلس شهان باید نکه داری زبان
سخنی نکو نی پیش شان آیی برون تا جو کر
بر سند جو لز تو سخن خدمت بکن پاسخ بده
سخنی نکو نی پیش شان ندم و حزن آمیخته تر

نا خوانده



نا خوانده بر شاهان مرو خوانند چون در جا رو
طاعت بکن فرمان شان این نوع از فرضی سمر
علحده بکنند باک شه بقدر زمانی شست دلز
بکنند کسی طاعت در لز یا خوده عبادت بیشتر
حدی اقامت چون شود اندر زمینی کو حق
لذ جمل صحیح دلز نکو بارد که متواتر بطر
با ... در حسن خلق و نزجی کلدم، در عقل
ربغیت و نز مشورت و نکاه داشتن بردکان
وجهاد با یان و صمایکان
تو بیش کن خلق و حسن تا اجر یابی بیعدد
با خلق چند کن خلق کن تا تو بکردی مشتهر
نا دلز جو کوید بد ترا خلقی بکن پاسخ بده
خلقی کند یاری ترا کردند هر یک داکه کد

عقل و عفت حلم هم با مردمان ورزش بکن
تا نهال کردهٔ در جهان یابی بعقبی بس ثمر
نرمی بکن با جمله کس خلق طلا از نیک کن
تا دوست گردی خلق را چون روح در پیکر بشر
کن مشورت در کارها یاری مکن بی مشورت
مامور شد در مشورت شاه رسلان نامور
چون تو بینی برده خرکی اورا بدل هم زاد خود
طعامش خوران چون طعام خود بدو
چون او کند عصیان خطا بگذار از و صبری بکن
آوند گر او بشکند یاوه مگو دیگر بحث
کاری بفرما آنچنان رنجه نشود زیر بارها
خاص چو بینی صایمت فرمای کاری کمتر
رنجه مکن همسایه را بسیار احسان کن بدو

ورنیا



دشوار تره

ورنیا بدوزخ مر ترا با اهل غلایه صعبتر
رنجه مکن همسایه را حضرت خدا اورا دهد
خانه زمینها ملک تو آمد چنین اندر خبر
جمله بزرگان اولیا ایذا تحمل بیشکی
کردند لز همسایگان چندانکه نباید در حصر
خلعت بکن بر جمله را مخدوم گردی بیشکی
انکس که او خلعت کند مخدوم کرده تا بسر
اصحاب کهفم چون خری با ودلیله یان بله
آنی نماهم بارها بخورند اندک بیشتر

باب بیست یکم در دوام و سلف سخن و جا کن

در دوام نافیت جان من تا زنده باشی در جهان
لز بام شکنند لز دست بابی در دوام بروند جان سر
هرگز ندارد کس روا وامی که شغلم جز بسه جا

در تخمص بکو گفتن تزویج دختر یا پسر

جون تو دهی وای بکس باید دهی قرض حسن

خواهش مکن مهلت بله سختی مکود بولن جبر

وامی مکن بهر هوا ازین دام افتی در بلا

دنیا کی اندوه و غنا عقبی سوی تو شوق

جون تو بکس وامی دهی نیت بکن نا خواستن

جون او دهد بستان خوشی ورنه ازو کاری

لذ دین کر یک دانک تو بدهی بدان خویش را

نزدیک حق بادل نکو لذ صدقه دینار زر

صدقه که جون مقبول شد باشد ازو آخر جزا

یک حبه کز لذ حق کیی باشد کنا کشادر حسر

لذ وام دار خوشت مستان کهی چیزی با نفع

کشتی ستانی جون کرو غله بخود و بر خصم بر

کشته

حاصل جمله



جمله کردها حکم ایت جانان مز نیکو منو

کاوی ستایز جون کرده هم نیدا وهر کز مخور

**باب بیت دوم** در کلام و سلام و سکوت و عطسه

و غیبت و غنیمت و بد گفتن و سوگند

خوردن و دروغ گفتن

و نیمت

جون تو روی در مجلس سالکن نشین خاموش هم

مکن اول تو سخن پاسخ بگو جون دره و کبر

بده

با بهی تو سالکت روز شب سخنی مگو جز ذکر حق

سخنی که با مل گفتنش نزدیک حق انرا جب

سخنی نبا مل تا ملدرلن غرض ترا اسلام دین

غرض معاشی اندرو انرا نوله یعنی شمر

غیبت حرامست بیکی در گفتنش دوزخ دوکی

عیبی که در غیبت کنی اینست غیبت کی بسر

انکس که غیبت ایلسه حسنات اوبدوی

مغتاب کعبه‌ئی بیخود مردار لحمی لذیذ

غیبت قلمکز هیچکه بلکه بیز لذ غیبت کیلکلر

لذ حملاکی عصیان کنه غیبت بلان زینت تر

تمام را دان دوزخی بولغی نیابیل لذ جنان

هرچند طاعت ایلسه دان طاعتنی

دایا موکل در زبان جمله بلا افلت هم

جرم زبان کرانلک است هم جرم اود لر بیشتر

کفری در وشرکی از وصم قذف بهتان زود

هرگز تیلم در جهان جون خاموشان کش خوبتر

کذب نکوئی هیچکه لعنت خدا بر کاذبان

کانمت بنائل سرخروا ودانیا دکش نظر

قذفی ملکو مملوکدا تعزوف جون باشلا بری

حدی



حلالی خوردی روز جزا کرجی سیه روی در حشر

جون قذف کفتن دیترا بر برد کان غافل بود

مرد وه کردی لذ تهاکه در سراجی کن نظر

سوکند جز غیر خدا هرکز ندایی بو زبان

بزهکار کرجی دوزخی لذ شرک مانند خفیه تر

هرگز مخور سوکند تو کرچه خوردی لذ صدق دل

حلاف در دوزخ بدلر در خشم حق اودا سمی

حلاف

اولاف سنی جون کیمه اودا سلامی کور ولنز

یانی جزا بیجه وعد هرکز نیابیل در حصر

جون تو سلامی رد کنی کر مسلمت رد کن نکو

مسلمست

اوراجو سینی کاو منت کو مثلانغ نی بیشتر

سلطان سلامی بر حشم تولی کنه بر بندکان

بیچی کنیزک خویش را هم اغنیا بر مفتقر

تنها که باشد مردمی خدمت کنند مر جمع را
راکب کنند مر را چلیپی بینا کنند بدنه بصر
جون عطا برند مسلمی تحمیل کوید شصل
بیدحمل کو در حال توفضی کفایت می شمس
سبعت کنی کدبو برو تحمیل کو نیی شش ادلر
در کوش دندلر هم شکم در حیی نه سی لبی بسی

باب بیت و سیوم در حسد و حقد و مکر و کبر و عجب و غیر آن

حاسد نیابد نیکویی هرگز نیابد کهی
بخورد حسد طاعات را چون هیزمی تنور در
بگذار عجب و کبر هم شو خاک پای همگنان
مانند بدوزخ مدتی خودبین که مانند کنیم کبر
چون تو بگویی عیب کس صد عیب اند بشنو
مکری و غدری هم مکن تا تو نانی در مکر

هرکز



هرگز مکن استیزه را گرچه بود حق سوی تو
با حور شیخ در جهان کو شکی بیابی در صدر
کبری مکن با هیچکس دلر جمله را بهتر ز خود
جون کبر بکنی برکسی باشی ز کبران بدبتر
جون پیر کودک در نظر آید ترا تعظیم کن
کودک بدانی که کند در پیش طاعت بیشتر
مومن ننهاد کینه را اندر درون جان خود
شب را چو خسپید جان من کینه نشوید از جگر
هر جا بنی بیند کی کشته نکون سوی زمین
خلعت کنند هم پشت خم چون بکذرد تر لز بحر
عیسی شد بر آسمان از ره تواضع خلق هم
قارون شد زیر زمین جون کرد بخل و کبر سگ

باب بیست چهارم در بیان اخلاص و ریا

صوم و صلوة و صدقه هم بهر خدا اخلاص کن
نی بهر جنت حور نی بهر خلاصی از سقر
از بهر دنیا یا عمل بهر جزا عقبی کنی
مزدور باشی بیگمان کامل نباشی اندر اجر
حق را نباشی آنکه کاری کنی از بهر او
مخلص چو گشتی جان من بینی خدا از چشم سر
اخلاص دارد کارها در کارها اخلاص کن
کفری بود از سمعه و ریا نی از برای کس بتر
چون ذکر گویی پاسبان از بهر [illegible]
بر هفتاد کرده ذکر گو با [illegible] منافق بیخبر
دنیا چو خواهی از خدا از بهر طاعت کنی
دنیا بیابی بیگمان نی ز جنت دورتر
حیف و درامت بیند بنده اندر نماز خویشتن

گوید



[illegible]

گوید خدا بینکری از من مگر او خوبتر
ور تو بخواهی از خدا حوری و قصر در جنان
صد حور یابی در جنان حق را نیابی ای پسر

باب

بیت پنج در توکل و رضا و خوف و رجا

چون تو کنی بر حق توکل هم رضا در کارها
نی شک گویی کردی شوی در سلک خاصان بشر
جمله سپردم کارها در حضرتت ای پادشاه
گو این سخن در روز و شب ترس از خدا نیکی دگر
خوفی بباید آنچنان جز من کسی نی دوزخی
امید باید آنچنین باشم بجنت در صدر
مسلم بباید در میان خوف و رجا هر دو طرف
خوفش بباید اندکی امید باید بیشتر

ابليس بش لكه ييل كر ايتكرد طاعت ايلدي ايل
بو بكر ايتدي درنيش بت كردند بروي صد نظر
دل را نداري طاقت تا زنده لذ عجز ناتوان
روزي رسانيده منت دارد خزائن گنج زر
بخشش نداني لذ كسي جز لذ خدا لي جان من
جون مر ترا بخشد كسي جن و ملائك باشد
خالق همين گويد ترا اندر بلا هم در رضا
ور ني بروز بر سما خالق طلب جون دكر
تكيه مكن بر كار خود عجبي بطاعت هم مكن
بلعم ازين برصيصيا كشتند مطعون خاكسر

**بيت** ششم در صبر و شكر

فرصت بخواهي دايما همدم باز كي صبر را

هر كه



هر كه نديدم در جهان لذ صبر جيزي خوبتر
صبري بكن در كارها كه صبر باشد صد فرح
ظالم جو ديدي خصم را صبري بكن باشد ظفر
ظالم جو ظلمي ميكند صبري بكن باكس مگو
لذ كس نخواهي جاره جون دادت كه هدم جاكر
دان نصف ايمان صبر را هم شكر دان نصف دكر
محكم بگير اين هر دو را جون بگذري بيخطر
اميد كس در دل مكن اميد كن بر خالقي
كو رزق بلهد وحش را مرزوق
موجوداري نعمتي قيل شكر بكن در شكر حق
زايل بدر لذ خواهي اگر شاكري بكولي نا مور
گرجه مرا بت بيعدد دارد غني شاكر ولي
اوكي رسيد با صابري كو صبر بكند در فقر

شاکر سلیمان که چه بُد اندر غنا هم سلطنت

هر کرا رسید بر مصطفی کرده بدرویشی صبر

**باب بیست هفتم در توبه و زهد**

توبه بکن امروز تا هرکس ملکوف فردا کنم

شاید بمیری صبحدم فردا نیابی لی بسر

توبه کنی از صدق دل فیما مضی آری بلیم پشیمانی

چون پای داری از گنه از حی خدا او منکسر

زهد کن بکن دستی مزن در مال دنیا جان من

هر ذره را با تو بود فردا حساب و هم حصر حضر

گر با زنا باشی از ذنبها هی که چه باشد ذره

نزدیک حق آن بقدر سبب از طاعت جز و بسر از گناهی

گر بنده از صدق دل توبه کند از معصیت

بر وی نماند ذره زان گردها با تو اثر

در بند



در بند دنیا چون شوی طالب کنی از زهد کسی

محروم باشی از خدا مبغوض کردی تا خبر

عصیان بدانی دوستی کردن بدنیا هم خطا انکسی

دشمن خدا دل از بنیادی بولوع که باشد مال و زر

فارغ شدی از سیم و زر رستی ز شیطان شر او

زاهد ز شیطان ایمن است وسواس نی بروی گذر

اموال دنیا چون کی بکنی جمع دانی سکی

کو هم شکم پر میکند وان زر بدان سنگ و مدر

درویش خواهد مال زر اورا مده از درویش تو او

هست او معلل از دین دیو کی بد از صور بسر

چون هست دنیا بی وفا در بند او بودن خطا

در جمع او دل از حسد غنا در دین نبودی ظفر ضرر زیانی

**باب بیست هفتم در بخل و سخاوت و ایثار و احتکار و امساک**

هم
کرد وردارکی خویش را لز بخل ولز امساک
در صدد
رسته شوی یا نی جهان شیخی جو با همگان
ایثار رام بیشه کن چیزی نخواهی لز کسی
لطیف و خوبتر
مخطور داند خواستن ... کن
در سفر
صد چند کس لز صوفیان بودند عمری
گشتند تشنه هر یکی بد آبکی بر یکنفر
او جان او را و بدو مردند تشنه جمله کی
لز لب را خرج لز نغ لنجا بند جون کس جگر
حالکه
هم صدر و مسند منزلت محراب و مخول
ایثار کن با دیگدلر کرهی تو شیخی معتبر
بخل را
دشمن خدا شخصی بدلز کو بیش سازد
محبوب حق باشد کسی ایثار بکند ایسم زر
هر کز میَر مالی فرو لز بهر روز نیستی.

آن



آن روز چون آید ترا لز مال کرده مستتر
لز بهره خش یا بسر مالی بکن زیر زمین
حاجت جو افتد مان کهی هرکز نکوید کس خبر

**بابیت** خیم در ورزش با خلق و نفع رسانیدن بندگان خدا

با خلق ورزش کن نکو تا دوست کردی جمله را
با نغ مردلز خلق کن با زشت خویان بیشتر
آنکس تواضع میکند با او بکن صد چند آن
ورکس تکبر میکند صدقه بدان بکن لز با او کبر
جون تو بخواهی با کسی بودن بیا بجا مدیت
کر روز را کوید شب است بنما پروین هم قمر
کر مردمی ننگر شود با تو ستیزه هر دمی
کوید حماری اسب را کر تا زیست میکو حمر
میکو
رنجه مشو اندوه مکن خلقی که کوید بد ترا

مخلوق بدها بر خلق گفتند ثنای بر حصر
از مدح کس خوشدل مشو و انده ز دشنامی مکن
از مدح نی یابد نفع نی هجو کس یابد ضرر
سخنی که گوئی بر کسی بر قدر عقل او بگو
عالم جو بینی با معرفت با او بگو در رو گهر
جون تو بدانی جاهلست فهمی ندارد از سخن
سخنی بگو هم آنچنان در وی کند قدری اثر
لطفی و نرمی کن بحر بصد خیر بلا جون کنی
باید فروشی همچنین تا سود بینی ز کنز تجر
نفعی رسان بر خلق را در بند نفع خود مشو
نیکی چنین تا زنده باشی سوی خیر البشر
هرگز نخواندم در کتب نشنیده ام از عالمی
که جون جزا الهی نا فعان یابد جزا کهف دگر

قدح
ني

نانی



[illegible]

نانی بلا درویش را رسته شوی هر دو جهان
نظری کنی جون بر گدا بر تو کند حق صد نظر
رنجی بکن دردی بکش راحت رسان بر خلق را
این کار دارد کارها زین نیت کاری خوبتر
شو زیر بیت آسیا رنجی بکش نفع رسان
ورنی جو هیز و مسخره نانی طلب از در بدر
خوش وقت آن مرغی که او افتد بدام مردمی
او از فروشد نان خرد هیچ بدنشد خفتن بس
سائل جو آید بر درت از تو بخواهد نانکی
منعی کنی جون نان دیا خود کنی او را نخو
گوید خدا نان خواستم ما را نداد لقمه
از در جورا نیز سائل گوئی را راندی ز در
جون تو برانی سائلی از وی باز دادی لقمه

ید
خورد
ندادی
کم

یابی غذایی این کنه سالی هزاری در رزق
چون بیش بکنی زان دهی جنت بیابی منزلت
خلعت بپوشی از خدا تا حج نهی بر فرق سر
سایل بدانی هدیه کز حق تعالی بر در است
صد چند کن تعظیم او ورا بخشی ما قدرت
ایتام را پرورش کن تا کنی بدو هم جامه
هر لحظه شفقت کن چنان تا پاک نایابان پدر
خدمت کند چون مردمی باشد چو خادم پیش تو
باید نوازی هر زمان او را بدان نور البصر

پیش
از
بیش تو

## باب سی ام در حلم و غضب

حلمی بکن با جملگی محبوب گردی بیشکی
هرگز نباشد نزد حق از حلم چیزی خوبتر
جاهل چو گوید بد ترا حلمی بکن چیزی مگو

خلقی



خلقی ترا ناصر شود بکنند یاری یکدگر
مردم چو خواند علمها عالم شود اندر جهان
حلمی نباشد چون درو سختی بدانی بیش
غضبی مکن بر هیچ کس غاضب بدان مغضوب حق
چون بر تو بکنند کس غضب سختی مگو بکن صبر
عفوی بکن با مردمان خشمی که داری خور زو
تا هیچکس نزدیک حق چون تو نباشد چو ستتر
خشمی نباید چون ترا کو هیچ نماید نزد تو
آن خشم چون بخوری زود یابی مزه شیر و شکر
دل نزد اهل جنت آن کسی دروی به بینی این صفت
تا که کند خشمی بکس هم باز آید زود تر
چون علم کس را داد حق با حلم باید متضم کن
چون او نباشد غمی اندر جهان مردی دگر

کم

خصمی که بکتی روز را تا شب بنا شنی ز محنت
خشنود کن مغضوب را تا تو نمانی در مشقت
جائی که خصمی بد بود کشتن همین خواهد ترا
حلمی مکن کیده زبون بیکو جوابش تحت تحت

باب بکم در امر معروف و نهی منکر

شد امر در معروف فرضی والنهی منکر لازمی
بر جمله مومن مسلمان پیر و جوان هم شه و حر
تذکیر را چون بشنوی لازوش دل بیکو شنو
زیتی بکو با حسن خرما صفا در کلام
بندی جو کو عالمی آنرا بصد عزت شنو
در فسق او نظری مکن در علم او میکن نظر
در امر کردم یا منع چون کس عداوت میکند
بکذار امر و منع هم لازو یک بکن باکی حذر

بندی



بندیکه جو خواهی تا دهی اول بلهم خویش را
بس بند ده سنکو خوه مر اهل را دختر با پسر
سرکین کل ابیت منع کن کو کل بکن دیوارها
سرکین کل ابه چون کنی کرده ملائک مقتقر
با چلب منز توده یکزمان کرچه شوده خاکستری
کو بیا بخس آن خاک را یوسف امام معتبر
لازم به بعضی مردمان بکنند عصیان هم کنه
طاعت بناشد دیکران کیرد بلا شان عام تر
ترکی کنی معروف را نه لازم منکر کنی
افتی تو هم اندر بلا خود را بکی نا ایان سر

باب دوم در سماع و رقص و سرود و مزامیر

دل ز نعمتی صوت حسن هم بخشی حضرت خدا
چون زینوا الحانکم میخوان حدیثی مشتهر

آواز خوش جان می شنود تو شنو دل عاشق شنود
خواهد نخستین جای خود تصدیق کند سوی رب
زوری کند تا ید برون قالب بگیرد دامنش
این نوع را تو رقص خوانی گر ترا باشد خبر
سر خدا دان این سماع محروم زین نعمت بسی
مردان بدانند قیمتش نامرد کی داند قدر
اورا سماع باشد روا آنکس که میرد نفس او
جان نی شود زنده درو دنیی ترا هم مختصر
چون بشنوی صوت حسن تحمید گو بر حال خود
مجذوب چون گردی ازو پیدا شود حال دگر
تا مر ترا قدرت بود رقصی مکن ای جان من
منکر مشو این حال را دل زو قال و قیل مستتر
مطلق بدان حرمت غنا مشنو ملاهی هیچ گه

قالب

مجذوب

ملاهی

طنبور





طنبور و بربط چنگ و نای جمله حرامست در خبر
در طبل هم حرمت بدان الا که طبل غازیان
دف هم مزن در هیچ جا جز در عروسی ای پسر
دانی غنا افسون زنا لذت مشو چون بشنوی
بیشک بیافتی در بلا بد بند زین پاکی نظر
اندر سماع چون بشنوی کس نعره آهی میزند
هرگز مشو مغرور از آن شاید که باشد از مکر
باب سیوم در لعب بازی و نرد و شطرنج و کردن صید
بازی حرامست جملگی جز آله بازی اهل حرب
آنکس که بازی میکند اورا مدان جز ناکس
در نرد یا شطرنج کس دستی زند بازی کند
در لحم خوکان چون شان گوئی کند او دست تر
در نرد یا شطرنج چون بیند کسی نظری کند

در شریکاه ماکرلزا انکس کند کو نبی نظر
حضرت خدا بر مسلمیه سیصد نظر روزی
شطرنج بازی شافعی را باشی کوبین آنزکان
کروی بنا ئد درمیان فخی نکوبین یکدک
جون کس سلامش میکند کوبین علیکم او روانم
نی فوت وقتی زو شود باید ازین ...
تعلیم غزو کافرلر باید همین اصلیه غرض
لذ بکهره دفع ناخوشی یکساعه لبی ...
کروی جوهر باید درمیان مخطور مطلق ابزه
در لهو بازی ورد کان بینی بکز نان صد زجر
ابی دوانیه باید تیری فرنتی یاد و ...
دانی روا این چیزها کروی در بیچا ...
بازی کبوتر هم کمز ردوده کردی در رع

جونتو



جونتو برایه آنزکان طعون شوی هم خاکسر
شرط کرو هرد و طرف بیک حرامت جان من
دایه حلال لذیک طوف آیین میان ماکر نفس
هرکه کبوتر باری پر یایه خروبی تلح سس
لذ خود مکر هرد و جدا تا دیو نیارد خانه لر
شکره برایه دایما لذهر صیدی انی دوا
ایب وجه وجهی پاک دان میکر شکاری لیکن بسر
باشی مکر بازی کهی ناقص شود اعمال تو
جزیک کماید پا میان باصین کیرد ازو قهر
در شوکی صیدی تیر را جونتو فرستی بایکی
شکره برایه شوکی اولو تسمیه تجیلتر
باید ساکی آموخته لذ صید چیزی کم خورد
هم شکره باید آنجنان خوانیه رولز ایل بس

کیرند ایشان صید را با جرح میرد حیل چون

ذبحی نه حاجت اندرانز مذبوح دانز طیب

گر زنده یابد ذبح کن ور میرد نبال زو

باید نشیبی از طلب کرده یابد خوش بخور

از کز جو بیند صید را جرحی نشد مردار دانز

در آب افتد یا بام آن صید هم هرگز مخور

باب سی جهارم در ذبح کرده وخوردن جانور انز

بسمل جو خواهی تا کنی گو تسمیه بسمل بکن

کو ترک کیرد کی عامدا مردار شد زو کن حذر

ذابح جو باشد مسلمان مردی بود خوب

یا کودکی عاقل بود کو ذبح داند هم بخور

در ذبح ببری جهار رگ حلقوم و دو شهرگ

زین جمله گر ببری سه رگی حلقوم باشد یاد کن

در ذبح ببری جهار رگ حلقوم و دو شه رگ هم مری

زین جمله گر ببری سه رگ حلقوم باشد یاد کن صح



مذبوح شد بیشک آن او را بخور انز دل و جان

گر حی فراموش تسمیه پاکست بدان فی الحال خور

اهل کتاب صحابیان ولز اهل قبله هر که هست

مذبوح شان باشد روا طیب بدانز هم خوب تر

بسمل کنی انز هر جهت یا در عمارت چاه وجوی

وقتی که آید نوع وحشی یا کسی خود انز سفر

یا زخمی نیکو شود یا هر زغ یا غرز

اکنون بکنی دیه جون یا مید آید شهر در

مکروه باشد این ذبح کس را از نباید تا خورد

جز اهل بیحف بند پان و انکشت یا شد مفتعق

جنکلک هر دار طایری انسانی بکهایم هم مخور

دانز اشک جنکلک هر دو را باشد سرا جی لیبس

هم کرک هم طاؤس خور کردست رخصت مصطفی

آهو بخور و خرگوش هم کاولرند شیئی کورج
لحم حمار و بغل هم مشکوک دلر اندر شرع
لحم فرس مخطور ملی نزدیک نعمان نامور
مکروه دلر جلالهٔ راجسی بکر علفی بلع
سه روز حبس ماکیان یک هفت میشی بقر
چون خام یاته کوشتی آنرا مخور بریان بکن
آتش برلی طبخ را اسرطست لیکی جان بدر
آینه مخور ماهی کار لرجنس ماهی جملکی
طافی مخور طاق جهینک هم مخور هر جنس که باشد
ماهی ملخ این هر دو را ذبحی یوکدر نحیله نیز
آمد بسنت مصطفی خوردن نیز هم جگر
غلّه مراد بولدی لتر فتح و ذکر باخا بها
مکروه این هرشش بدلر مخطور حیض منجر مقعد
موضع
جون



چون نوم یاتیدا استخولر منجائمش کز بنی
با ریک کوب و بس بخور وقتی که بینی سخت تر
باشی بجز دریا هها و روزها و موسم و ایام نحس و سعد
بسی باد بخولر فاتحه با تسمیه باغه مکر
هر که آید ماه نولیکی جان اندر نظر من
انا فتحنا عن خولر تا غه مکز در خواندنش
تاید بلا لیکی نزد تو بایند همی فتح و ظفر
ماه محرم در بر بین اندر صفر هم آینه
اول اندر ربیع لب دولر آخر غم لیکی مه نگر
اول جمادی نقره بین بیری به بین در آخرین
ماه رجب مصحف به بین شعبان گیاهی سبزتر
شمشیر رمضان نگر شوال جامه سبز بین
ذو القعده بینی کودکی ذو الحجه دختر خوبتر

لذتهای اول دو زد ا روزه بیداری جان فز

در روز آخر سال هم نیت بکن باید اجب

اول خمیسی لذ رجب نیت بکن در روزه را

میکن نمازی تا عشا افطار آنگه لیک بسین

جون شو لذاری اینجنین رسته شوی هر دو دون

رضوان کند خلعت ترا حوری بیا یابد کهر

نصف رجب طعامی بکن اما کهم بخولیز دعا

الحاح کن در خواهش باید اجابت زود بر

غسلی بکن اول رجب هم در میان هم آخرش

تا پاک لذ کنه گکی لذ کنه اکنون زالله ترس

رمضان بخولیز قرآن بسی شعبان بکو صلوات بیشتر

اندر رجب غفر لنز طلب شب روز لیک جانانتر

جون شب برات آید بکن ده جند را لذ جاو دل

ختنی



غسلی بکن سرمه بچم بیدار باشی تا فجر

یاسین بخسب ایمان خود دو بی بریلی توسعه

سیوم زیارت عمر را بخولیز بمانید دیرتر

در رحمت خانه دست زن اونلها جنبان بسی

میکن زیارت مردکان را وعظی شولی با مود

میکن نمازی بهر حق بخولیز دعا الرصد و دل

غفر لنز بخواهی بهر خود والذهن ماکر هم بدر

عیدین تو غسلی بکن خوشبو بکن هم جامه تن

در فطر جون آیی برون شیری وخرمان هم بخور

عرفه جو آید جانمن هم حج خواند انبیا

باید تو لبیک عمره حج با ذکری وسعی هم بخر

وجهی بنا اهل جون ترا قربان کنی کوثر

بخولیز در عشر ذی الحجه بخولیز شب روز سوره والفجر

صوم و صلوة کن دعا هم سرمه و صلح و توبه سعة
غسلی بکن اصلاح هم بد عالکان جیزی بر
جیزی بده ایتام را ارحام بر سی رحمتی
در روز عاشورا بکن هر آنکه کفتم ای بسر
اندر صفر بیرون مرو جنکی مکن با هیچکس
کین ماه دارد شومیی طاغم در وصل کم خطر
در چهارشنبه آخرین غسلی بکن جامه شو بخور
در خانه نشین راحت بکن با اهل خود نعمة بخور
روز زحل ماهی بزن و لذکن صیدی ز روی بروب
آهو میانه کرکن هم افتد شکاری بیشتر
میکن در احد بانئل مبارک بنا کیسر جغر
باغ و زراعت زود کن جاهی و جوی کن ز
عزم سفر داری اکر خواهی روی بر دوشنب

اول ... ه

عمارة

مختار



دوشنبه

مختار شد جانان من از روزها روز قمر
مختار شد قصد حجامه جون کنی روز سه شنبه کن بیا
سه شنبه
مریخ را خون ریزه از ساعات او میمون شمر
جون تو نخواهی دارویی بخوری بدلی زحمتی
از بهر آن مختار شد روز عطارد ای بسر
جون مرترا کاری بود سلطان به بینی یا ملک
پنجشنبه
تا حاجتت کرده روا بس مشتری دارد اثر
روز جمعه تزویج کن هم با زنان کن خلوتی
یابی جزا الوحد بدون حضرت خدا ای بسر
روز زحل مریخ هم کد نوبه بو شی حجامه تو
یا فصد بکنی هم از این ایل نصیبت بیش از
ار غره تا الی بنج هم یا بیست بنج و تما نزله
یا بیست
کاری مکن جایی مرو خالی نباشد از خطر

دریتوم هشتم بیزلیه دلنز هژدهم یا بیت
هم بیت هشتم جانز بکاردی مگر خاصه سحر

بابی ششم در پیریک وجوانی

جون در جهل عمرت رید تا هل نشیبی بیکدی
بکلا رعصیان هم کنه طاعت عبادة بیشتر
گر دیتو بنا شی ابجنین برعکس بلکنی کار دها
طاعات کم عصیان بسی شو ساختیم بهر سقر
غالب حیات آدمی لذت تا هفتاد دلیر
کردی ببازی ثلث کم ثلثی زیت بیخبر
ثلثی که ماندست آخرین در وی همه آفت بلا
یکی پای کیرد دست پای صدبار روزی در سر
صحت نباشد یکنفس درد وبلا در هر زمان
شبها نباشد خواب خوش فریاد یکی تا سحر

تب



تب در بدن لازم بود سرما ولرزه دائما
گوارش نیاید تا نکی و لذت چشم کرده بصر
اهل مصالح بیش او هرگز نیاید مردمی
رسوا شود بر اهل خود حرمت ندارد کس وقر
فهمی نماند لنجنان سخنی نیاید یاد او
دشمن ندارد باک ازو هر روز عیبی میکند
کسانیکه شوی بتب در حال او نغریت کنند
خوبان همه شکرلبان شینند ازو [illegible] دورتر
اسپید موییت جون شود گردند خوبان منکرم
پیری که کرسند پیشتی ورشد جرالله وی حذر
گر شاه باشد کامرانی جمله جهان در ضبط او
ذوقی نه او دار احتی جون پیر باشد منکسر
بر پیر کس را [illegible] نظر نه کس بد و رحمت کنند

را ننگ او را مردمان جز با زنخ وبستر
جون بیر کرده مرد می بکشند تا حضرت خدا
باریک شد هم استخوانها اسپید موی شد زشت
ستخیخ شوی لذگی جیزی نه بینی ز ربصر
زوری نداری دست و پای بشکسته هم کمر
مشکسته هم نکو فوز شد لرزان دغولی جون زعولنز
شد تیر قامت جون کمان هم گشت تن مجنون و کثر
شویت نه بیند هیچکس وقتی نه بیند دو بینی
جاکر نکرده کس ترا واجب بیاید نی ز اجر
برمن بیا تا من ترا بعد از ان می بروردم
صد حور بلهم در جنان بیجد قصری لذاکر
بر بیر دادم رحمتی تا نزد احمد و علی
اسپید موی لرزنوز من جون نور سوزم در سقر
بس



بس حال جون باشد جنین نیاید زپیرلر تکارها
تکاری بکن در حال تو نعمت جوانی را شمر
قدر جوانی بیر را گر تو بسر سی لبی جولنز
ان بیر کوید بیش تو جند لرز نیاید در حصر
جون تو بم بیانی بیر را خدمت بکن ازجان و دل
تا تو شوی بیری نکو شیخی بکردی ذوالقدر صاحب قدر

باب هفتم در دوزخ و زحمت و علت و محنت

دوزخ بلادلرز نعمتی بر دوستان نازل شده
دشمن نیاید این نعم جز مومنی نیکو سیر
جون تر ترا دوزخی رسد هدیه بده دل جان و تن
سلطان نه زهر تحی بیدهد جز مرد معنی معتبر
هر تن که ما بند بد علل ان تن یقین نه برکتت

حق دوست دارد لز سري نب ورو زاروي

طلبست زحمت جان زهر کس نکجا شایان

ایوب د الله قدراین جرجیش یونس نا بود

صد کونه نعمت د شمنان دا زیل بس اندر جهان

لز بهر نایه دوستان با شغل جیرلز نشظ

د الله خاصان قدراین مجحوب عامه شلا زین

ماهي جد الله عشق را پروانه آکه زین خبر

گر مومني اندر جهان خود نیابلا زین یکي

کامل ندانه مومنش ایمان او اندر خطر

لرتن نه بینه علتی قلبت بمال خویشتن

سیه ظالمي اوراکند خوار و خجل هم سیه وقت

جون حق بخواهد بنده را سازد یکي لز دوستان

ستمي



ستمي ببت جزنیه بدل مالی نه بینه ازین نظر

بر تخت شاهي جهار صد سالی بدست فرعون بکر

بیمار کاهي او نشد نیه دید وقتی او ضرر

صحت جو باشیه شکر کو زحمت جو بیني صبر کن

با کس مکو زحمتي تا بکارد ملقه مفر

دارو طلب هم بعد ان تکیه مکن بر جاره کي

تقصیر درد اروکمن جز حق مدلز شافیه دگر

لز صبر باشیه گنجها پوشیي مصایب درد غم

اظهار چون بکني تو ای جند لز ثنا یه لذا جر

بیمار را چون بشنوی در حال رو بر سیل شف

کر صحبه سافت در میان باشد کرده هجی بسفر

جون تو بنیر سیی زحمتي کو بیل خدا نه واسطه

مزدحمتی کیشم ذکا وقتی نبد بیلک خبر
بیمار چون بد سئی بلکه بردست او چیزی تخو
لزوی طلب جانان دعا ز هر مهمتی تخیر بر
بیمار چون کردی کیبی فوت ملکز بیک وقت یا
غلطیله شیمه کز ادا تا تونافتی ازدی غرض
رحمت بلان رحمت خدا اوقات چونکه داری یا
ور نیا غضب آفت بلا غوسته لیی قضی
چونکه توبه بیبی رحمتی فی الحال ده صدقات
دارو ملکز بیماررا جز صدقه چاکی بیبی بستر

بابنهی هشتم در مصائب و تعزیت
و لیکن بلان تعلق دارد

صبری بکز چون مرتدا ایلی مصایب جانمز

یانیه



یانیه تولب انبیا لزحد برون مم لز حصر
کر مرتدا وقتی ربلا رنج و مصیبت یاکز
جمله مصایب رنجها بیغا بدی جز و بشر
کر جزع فزعی بیکلیه اندر مصیبت و رنج خود
سودی ندارد مرتدا محرومیم مانیه لزاجر
لزاه و لطمه نعره هم شق و جیب حرانی خلق
لز تتق موی رئیش و سر بایل کنی یاکی حذر
سوکی ملکز چون جاهلان خفتن زمین ترک سخن
طاتلز کرسنه روز شب تنها نشستن در حجر
تاریک لکمر خانه‌ذا نی شمع را افروختن
نی صحن رفتن هیچکی ترک کلام بام لر
بیکارمم لز کارها ترک تجارت زرع زر

یا جامه بودن دیملین کردنه کبود یا خضر
اندر مصایب جمله را لزم دور باشد خواه
محظور آمد برهنه در شرع کردن فرق سر
الا که باشد عالمی کز مرد نش ظاهر شود
اسلام اندر رخنه جزا و نه بند دکون لکد
هر اندوهی کان در جهان آید به بیشت جانمز
شمعی بمیرد یا شود جرمی ز فعلی ننکسش
دیگر ترسد جون مدکی یا ظالمی ایذا کند
دانی مصایب جمله را راجع شوی بلکی شکر
رو تعزیت جون بشنوی مردست کی لوزموناتی
دانی سنن این نوع را ترک نکیری لیک بسر
جو نتو عیالیر یا عزا بلکی مر اهل ذمة را

یا خضر
جو
زنغلیش
عزا
تعزیت کردن







باشد روا اندر شرع بکت هدایه کن نظر
حاضر جنازه جون شوی در پیش جنازه مشو رولز
نعره مزن فریاد مم قرآن بخوان صوت جهر
بانکی مزن بازار کو مردست فلان حاضر شوید
کلها مزیک برسرش بادام خرما یا شکر
گور مربع جون کنی مکروه باشد پشته کن
جامه مبوشان گور را تنبول شد بیت مم مبر
بالای تربت میوه را مانند ز برگی یا شکر یا ثمر
قرآن مخوانید پا پای آن بنشین بخوانید نزدیک سر
گوری بنو مسی هیچ جون کم رهان لیکی جانمز
بزهکار دگر حیی بیشکی جز گور مادر یا پدر
لنجا مبر صندوق را جیزی مخور و اشام هم

خنده مکن هزلی مکن کرده دلت همچون حجر
گنبد مکن بر گورها نه صفه کن وی جهر
باکی بود بالین رسل کرده کنه سنگ هدر
نقشی نگاری چون کنی در گور یا خود
مکروه آمد در کتب صدقات باید خوبتر
میدان زیارت سنت است میکن زیارت روز شب
معهود سوی هفتمی دان بدعتی منکر جدد
از بهر اهل مرده را طعامی بکن از جان و دل
بس هر دم باید جز اجانان مرده نیا لله
بس مرده سازی طعام چون در سوم هفتم یا چهل
بایدی دهی درویش را ور نی نباشد معتبر

باب سی هفتم در احکام هالک و شهید

جون



جون کشته کرده مسلمی در راه حق از کافران
یا ظالمی عمدا اکش خواهی بتیغ یا تیر
زنده نماند ساعتی فی الحال میرد در زمان
نی طعام بخورده وایکی سخنی نه اندک بیشتر
حد شهید اندر شرع جز این نباشد جانمن
دیگر شهید ان مصطفی گفت است بشنو نامور
غرقه باشد انکه شد دیگر باتش سوخته
مبطون و مطعون انکه او میرد برون اندر سفر
شخصی که میرد در جمعه خواهی بروز یا شب
عاشق که باشد پارسا آن عشق دارد در ستر
وانکس که میرد در سماع شنود سماعی که حق
وان زن که میرد جهله در میرد کسی زیر جدار
باشیماک کفه [illegible] سبب او یا برق بزند صاعقه

بقر

اندر چهی افتد همو شهری کشد با خود بغو
آنکس که سنحتی بهر حق گوید شود کشته دران
دیگر بدین مرتبت داند ثنا نزده جلی نعر
آنکس که بهر واجبی جنگی کند با کافرین
یا بهر نامی شجعتی جندلین ثنا باید او اجر
آنکس که بخورد زخمکی بر رو و مقابل دشمنان
با او چه نسبت آنکسی زخمی خورد پشت با
مقبل رود اندر جنان شادی کنان خنده زنان
لذ سالها هم با نصدی مد بر شهیدی بستو
هرکز کسی دار جنان دنیا نیابد آرزو
الا شهیدی راه حق کرچه بیابد کو شکل زدو
جون مسلمی لی صدق دل خواهد که آن گه لذ خدا
یابد جو شهدا درجتی میرد بتب یا درد سر

شهدا



شهدا کلو لذ مردکان زردل شهند اری این سخن
اندر جنان جون زندکان بخورند شربت همچنین

باب چهلم

در اسباب بی نوایی و مدبری

اسباب مفقود و مدبری جهل جند هند لذ یقین
مسطور بین اندر کتب راوی بهت جمع معتبر
طعامی مخور باشی جنب آنه مخور لذ نا بزه
هم دور کن لذ خویشتن اوند بانل سنکسر
بولی مکن هم برهنه جاروب در شبها زن
مکدار هم اوندرا جانان مزبکنا که سس
بنی زن بکیرد نام شوی بنی مو بخواند نام زن
بی نام مادر بنی پدر آرد زبان دختر بسر
طعامی بخورد بنی ادب بنی بدد عا فرزندرا

بوکاله باشد تا نخها انداز درویشان مخر
قایم مپوشی جانم شلوار درا در هیچ گه
شسته نبندی یک هم کوشه یکیری لذ بشر
در خشک موی شانه مکن استاکه باشی هم مکن
شانه شکسته چون بوه لذوی یکن باشی حذر
متواضع موی سر کا مستان کیی جانان من
هم موی را در سر مگه لذ جهل نادانی بیشتر
در پیش پیر لذ هم مرو بر سر شتانه لذ زمین
تخلیل نده لذ هم مکن هر چون که با اهل لذ بنجش
وقتی نشوزی کوشتی لذ بیر خواهی با بصل
چون عنکبوت بنکری لذ خانه بکینی چو در
زنده بپش میکنی برونیه زیمازی با اهلی

درکذب



درکذب هم عاقبة مکن نه در فرو حج کن نظر
وقتی که میشوبی دست رو خشک مکن دامان خود
بوشیبود وزدی جامه چون ملا بر شوی جان پدر
چونتو کذاری بخبر اروزی میا مسجد برون
کردی بفاقه مبتلا الیه ببیت صد فقر
خوانیه مکن در صبحدم اد بار را این بیت تو
با بچه یکاردی ناخن مبر تو بند لذ لبی بس
تخمی شکافی خربزه صد فاقه آید نزد تو
بهر الله بخوری رانت چون روزی تو کرده شکر
در نعمت تنکی هم مکن وز نه اهل خویش
دستی نشوبی چون خوری جو وه دیتو اموال زرد
جنک و خصومة کفت کو با خانه کردم روز شب

لذت توکل بنده رزق تو هرگز نباید بیش اگر

هر جمله که گفتم مر ترا بنویس اندر جان و دل

محتاج نگردی بی گهی هر روز یابی صد گهر

باب چهل

بلکم درا سباب تونکری

اسباب ثروت مال زر سی چیز آنی یا بلی

حاصل

گر تو کنی ان چیزها گنجی بیابی بیشتر

دایم گزاری چاشت ترکی نکری هیچگه

روزه بداری بیض را باشی بکرده یا سفر

پیوسته خیزی صبحدم هرگز نخسپی تا که بار

تسبیح گویی روز و شب غفران بخواهی هر سحر

شکر خدا گویی بتر مصحف بخوان از کار خود

میخور کمان تا زی همی خدمت بکن مادر پدر





سوره جمعه شبها بخوانی میخوانی ملائک روز و شب

دایم بخوانی هم واقعه لذ بعد مغرب خوبتر

ناخن چو خواهی تا بری از روز پنجشنبه ببر

روزه بپوشی کفش هم باید بپوشی رو دو نور

چون تو بپوشی خاتمی بر شانگی عقیق لی یار من ببر

محبوب خواهد دوست چون دستی بله تفضل

عهدی که بکنی با کسی نقصانی مکن از عهد خود

جاروب چون مسجد زنی مالی بیابی بیشتر

حجی بکن لذ بهر حق بیکن زیارت مصطفی

اندر تجارت صدق را کن بمیوه هم را معبر

از خانه داری سر که را خانه مکن خالی ازو

برکت چو خواهی مال هم رو کو سفندی زود خر

غسل جمعه دايم بكن خاصه كه غسل اربعا
در روز عاشورا بيرا ضعاف لباسي كر
اميد جو كندم هم انكه ازان نايد بيرون
غسله كه دا ادبي كيل كيت لازوزن كه نابي جلد
دستي بشو طعامي بخور كردي تو نكر بيجه
تنها جو باشي زن بكن بسيار باشي مال و ولد
هر ميتي كه كفنش بشستو هشتاد رحمت كه عمل
تحليك قنداسن هم بكن بنويس اندر حساب و جكر

باب جهل

دوم در موجبات و اسباب كه نصيب
جنت مقام صادقات ايكاه يابي جانم
بكني عمل انو بجو لاز هر روز كاري خوبتر
اعمال جنت دان بسي حدي ندارد عدد هم

ذلن



ذلن جمله كويم بشتو هفتي وبيي لبي بسر اما خالصا
اول بكوييي كلمه را لزصدق دل هم
باشي بدلن تا بت ... حيوه هم عمد
شادي زبان بدبو مسان طعامي بله لدكو حق
بوشي لباس نغوت آبي نجست هشت در
اضياف را الكرام كن غزوي بكن با كافرلن
سري بكويل جون لكي ان نيز ملكا بربش
زحمت جو آيد بشتو هركه بكويا آدمي
جمله مصايب صبحنين داركي نعان اندر جكر
صالح جو بكني كارها با حور شيني در جنان
احسان بكن با آنكسي كو با تو كردست بد بتر
اندر سوئيد اجان و دل دروين سكين جا بله

ترک ایت کاری نفس را از کار دعا سخت تر
داری نگه فرج از زنان محرم نیاری زر ربا
محظور و شبهه طعامها پاینده آذان بکنی حذر
همسایه بدرسی دایما با اهل بیت ذکی پانعم
بیمار جون بدرسی بسی جنت بیابی اول ثمر
خشمی فرو خور جانم عفوی بکن از درد کار
با صالحان دایم نشین ذکری بگو شام و سحر
از ظالمان مظلوم را دادی بده انصاف هم
تکمه شهاده در وضو میکن همی جان پدر
دایم بکن سنت ادا جون شوکزاری عصر را
جیزکی نخواهی از کسی تحمید میگو هر سحر
از بعد هر فرضی بخوان کرسی ز صدق جاودان

طبلی



طبلی زنان جنت بروایت جنین اندر خبر

باب چهل سیوم در موجبات دوزخ و اسباب آن

دوزخ سرای کافران هم فاسقان هم ملحدان
باشند ساکن اندر آن عورت ز مردان بیشتر
از مرد نهصد نه نود از هر هزاری در جنان
نهصد نود نه از زنان از هر هزاری در سقر
مردم که در دوزخ رود سوزد در آنجا سالها
موجب بگویم بشنو ملخص مختصر
اسباب موجب جملگی بینی بدان با چهاردهم
اندیشه کن در هر یکی هر یک بکن قانی حذر
شرکی جو آرد کس بدو دایم بسوزد اندکی
حقی بسوزد اندر آن از فوت وقتی لبی بسر

بخلی کنند با هر کسی با اهل متابع نهوتی
عجبی کنند بر مردمان خود را بداند خوبتر
امر خدا نیارد بجا با اهل مصاحب فاسقان
تحقیر بکنند بزرگان بر سائلی اکنند قهر
ترک جماعت هم جمعه عمدا بکنند جاهلان
ندرد سلامی او کنند تمام با اهل بلی حسب
وامی ستانند از کسی هرگز نخواهند تا دهند
بکنند ثنا بدر لقب کس را جو بیند از بشر
اندر مناهی جملگی بکنند دلیرها بسی
دشمن بدانند میهمان آید همی چون بیکسی
نوحه کنند بر مرده سینه خراشند هم خط
پاره کنند هم جامها یا خود تراشند موی سر

مرده

گمانم

دبوا



دبوا خورد او دائما در بین بدی گویند برو
بکنند حسد بر جملگی از کبر کس نارد نظر
اسباب دوزخ بیحدست گفتن شمردن کی توان
کرده هزاری از ورق وقتی که گویم مختصر
موجز بگویم یک سخن تا تو در آیی در جنان
امر خدا آور بجا تا کی ز نهوه کن حذر
می باش خاشی روز و شب سخنی مگو بی فایده
نرمی بکن با مردمان خدمت بکن با کبر نیز

باب چهارم در متفرقات مسائل عجیب و غریب

که چیزی اینک از سنت خلیل پیشوا
واجب شده هم اتباع بر مومنان جمله بشر
دل از فرق کردم موحی سر از ناصیه تا در قفا

بر

مردم مخنث بدین فرقی کنند یا حلق سر
کعبه رسیدی حلق کن باشی مخیر بعد ازین
در غیر کعبه حلق سر الا بداری ای بشر
سبلت ببر چون ابروان یا پست کن جانان
حلقه در دو جا نیز بدان نزدیک علما معتبر
مسواک میکن هر وضو میچین همین موی بغل
گر حلق بکنی هم روا چیدن بود از خوبتر
ختنه بکن فرزند را چون هفت ساله او شود
یابی ثوابی از خدا هرگز نیاید در حصر
حلقه بکن در شرح که باید نداری تا چهل
فارغ چو از حاجت شدی سنگی بکن کلوخ
استنجا بکن اندر ده هم لب بینی در وضو

هرکه



هر ده که گفتم بیشتر باید بکن ای نامور
قصد لواطت چون کنی کس بر کنیزک یا حرم کند
باشد روا او را کشتن دفعی کنند از خود شرر
باشد روا منکوحه را هم شوی کشتن در شرع
در حیض چون قصدی کند خونی ندارد از قدر
هم مخنث باشد روا گر قصد کشتن کس کند
او را کشتن او بیش از اینها واجب است چیزی بکن هدر
پنجی بدان از فاسقان باید کشتی حل و حرم
هر پنج را موذی بدان موذی بکش حکم خبر
زاغ و حداة و کلب هم مردم گزد هر ساعتی
گزدم چهارم موش هم اندر شمار گیر نظر
هر جا که یابی موذیی مردم بود یا جانور

در جای کشتی هم در زنان هر که بدو بانی ظفر
کرده کبوتر جون کشد قیمت نصابش درم
یا خود لوائی اکثلا ابتر جوانیار حجر
جایز بدل هم گشتش میراث بحلقش بکار دی
اما اگر زو بگذرد یا بد ثوابش بیشتر
اسقاط کردم حمل را جائز نبایدش اندرو
کردند بعضی رخصتی گر تو بلادی عمر
در حج خواهی تا جهی لذفح بیرون
رخصت طلب ورحایت اذنش
مشغول بخوجی ان قدر تا تو بدانی وقت
ترویج کردم قبله هم دیگر برفتن در سفر
بستان هدایا جون کسی بعجز خدا

قاضی



قاضی جو باشی یا ملک لذ هد بها بکن حذر
سلطان فتوحی جون دهد فی الحال بستان خرج کن
نا وجه بیکی رد کن این نوع باشد دو شمر
رد فتوحی جون کنی در خواست کردی مثل
رد فتوحی کردم هم بعض مشایخ ناموری
جو نتو بیابی لذ شو بکش سر بخانه در مرو
اول خبر کن سوی شان انگه درای صحن حجر
کهنه جو بینی مصحفی سوزه شود هم در بحیه
در جامه پیچ و دفن کن جون در دکان اندر قبر
مصحف مبر در لشکری عورت که با اهل حرم
لشکر جو دارد قوی این هدود البخابر
آنی خود انی نیم شب فرزند تسمه یادنی

جمله گناهان عمر تو مغفور کرده هم هردو
رنجی که بینی ساعتی هو عیال نفس خود بیشتر
هم صدقه باشد نزد حق باید جزای
ظالم ستاند یکدرم لذ تو تعدی یا ستم
باید نوانی لذ خدا مقدار دیناری زر و
لذ خرد نیا جون خوری دیبا جو بهو شتی باحریر
جامه نباید رجحان آنجا نیا شامی خمر
بوکاکه باید جامه کرافتاکه اندر کوجها
جیبی بیبی یکجا کنی یا خسته باشد لذ یمر
لذ زرع جینی خوشها بعد لذ درو هم خصم او
بو مست انگور زمان خوبزه جمع کنی لذ دربدر
جیسند بگیرد نفع زان باشد مباح هم روا

زمان
انوره

بردانت



برداشت جون شد ملک اودر ملتقط بیگر نظر
اندر زمینی جون کیی کاوان نشانید یا غنم
سرگین شود بیجد جمع هم با جلک انجام بعر
خصمش بخواهد جمع آن بیجای کنند بردهان
جایز نباشد غیر را اندکی بچینید و بیشتر
باکدام شکرکی بدهد کسی با بهر لذ
بکنید نثار کی برسه یا بد عروسی هم جهر
خوردن نباشد داشتن اودر او اخیری از لذ
جیلز نباشد هم روا با کدام باشد یا شکر
خلقی بچینید هم خورده لذ لوز جوز جلغوزه
باشد حلال هم روا بشنو ز من لیک شبهه بس
مالی بیارد جون کیی بردمی لذ بهر لذ

نماد هل صدقه بیبی هر جا که بینی نفقتش
او را حرامست بیگیی دلش حاکی خوردش بکدرم
درویش باشد که حسبه او این هر دو دریغ نکرد
خواهد معلم اجر جون یا خود بوقتش
جایز نباشد در شرع شروط جون باشد اجر
برداشتن لذا ایله ذله حرامست بیگیی
کز خصم کو بیا از فعو برد از خوش خورتم بخورد
جونتو شوی مهمان کسی در طعام او
جز استخوان بسگ را مده جانان جیزی دگر
مرد ار باشد لبو ستی بیش لذد باغش بیع
جایز نباشد در شرع هم بیع اشعار بیش
جونتوبه بینی مردی کل میخورد بنغش

فرعون



فرعون و هامان بکدکر خورد نه تکیها بشتش
برده خری جون بکن خورد یا دنگ بینی بوک او
یا خود نشانه جوب و ان اندام او آید نظر
دیگر کنیزک طعامها لذ یکدلش بیجل خورد
رقی بکر زنی عیبها اندر خلاص بینکس
مسجد به بینی تنگ جون باشد زنیش
بستان زخصمان زور کن قیمت بده هم سیم زر
اصحاب احمد مصطفی لذ کعبه مخیسین
دادند قیمت خصم را کردند قدری لذ جبر
ناقص قیاسی جون کنی لذ مومن و مسلمی
تنها شوی نعفور تو خوانند حنیفی اندر خبر
کامل قیاسی جون کنی لذ جان و دل لایی جانم

بوئی لباس مغفرت هم خویشان پاکی پدر
تا میتوانی یار من مر مومنان تعظیم کن
فاسق جو بینی مبتدع بیکن اهانت بیشتر
چون مدح فاسق کس کند عرش خدا لرزد چنان
گوئی که افتد در زمین بکند جهان زیر زبر
بینی جو فاسق مبتدع اورا اهانت کن بسی
لیمان او جمله شود خوفی نه فرح اینی خطر

**باب چهل** پنجم در مناجات و ختم کتاب

یا رب مرا گردان چنان از داد لطف و رحمت
بیگل شمارم اغنیا شاهان نیایم در نظر
باشم توانگر دل چنان از کس نخواهم حاجتی
فارغ نشینم جای خویش بیرون نیایم بیگه تر

راضی



راضی بفقر و فاقه هم باشم بکنجی اندروت
ممنون نعمت خودایان کار امکردد لز تا حشر
لذنجو روز رزقه هم وقتی پریشان دل مکن
یا رب بلی صبرم چنان جز تو نخواهم
یا رب بحق مصطفی هم انبیا هم اولیا
گردان چنان این تحفه را مقبول درگاه بجز بر
عاشق چنان جمله جهان اندرون جان جود
بلکنند با کان جای او دارند بالا چشم و سر
الغت چنان نه خلق را جز این نخواهم اهل کس
هر جا که بینم مردمی تعویذ او این مختصر
رنجی کشیدم مدتی هم دردها چون دردزه
تا من برادم اینچنین بکر معانی نامور

نظری چو بکنی اندر و سنی سلوک بندها
هرچند در وی حکمتی فقه کلام رمز خبر
تألیف بکند چون کسی یا خود نویسد داستان
جز مثنوی تا ید نگو تحفه نشتم این شعر
اصحاب علم و معرفت هر که ببیند بهوی
عیبم نگیرد بهر حق هم راست بکند زود تر
خود عیب دارم جملگی جز عیب هیچ دیگر نه
صد عیب یابند در سخن هرکز نه بینی یک هنر
کردم هوس چون زاغکان رفتار کبک تا کنم
بر پای شد رفتار من گشتم خجل هم منکسر
گر یک سخون زین جملگی یابد قبولی نزد حق
نازم چو غسان در جهان گردم چو سحبان سنجر

یکی

هنر

شاهان                    دادم



دادم امید از خدا خواند چو این صاحب دلی
بکند از دل مرا دعا یابم نجاتی در قبر
ابیات کفتم جملگی هفصد بدلر هشتاد یک
ابولب او ... جهل پنج اندر حساب هم حصر
هفصد نود پنج دکر هجرت محمد مصطفی
عاشر ربیع آخرین وقت ضحی روز قمر
تمت هذا النسخة تحفة النصایح در روز پنجشنبه
وقت ضحی از هفتم ماه شوال سنه اثنی و اربعین
۱۲۴۹

محمد جوا...

میان مسلمان و مومن چه فرق است جواب
فرمایند جواب اینست مسلمان وقتی باشد
که از کفر بیزار ایشان بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله صع

نویت ان اصلی لله تعالی اربع رکعات
صلوة الجمعة سنة رسول الله متوجها
الی جهة الکعبة الله اکبر
نویت ان اصلی لله تعالی اربع
رکعات صلوة اخر ظهر علی
ادرکت وقتها ولم اصلی بعد
متوجها الی جهة الکعبة الله اکبر
و مومن آنگاه باشد که هفده خاصیة درو باشد
المومن حافظ الحدود وتمام العقل ودایم
الفکر وقلیل الضحک وکثیر البکاء بخوف الله تعالی
وقلیل الاکل وحسن الخلائق ولطیف اللسان
وتارک الشهوات وقاتل الهوا ومخالف الشیطان
وموافق الرحمن وطالب العلم وزاهد فی الدنیا



بسم الله الرحمن الرحیم
این کتاب از گفتار رومیان و هند و ترک و فارسیان
در عمرها و روزگارهای نگاه داشته اند اندر باب
دانستن بیماریها و اگر در شنبه بیمار شود
مخاطره وی سخت مخالف باشد و اگر زغال
سیاه بقدر پنج سیر و یک مهره دوگانه و قدری
آهن کهنه و یک فوفل سیاه یخ سباری
رد و سیر نمک و یک جامه در جها کورنه زرد کنند
پس دانشمند را به هر پنج بار سوخته یاسین

بود لیکن صدقه بخواند بیمار نیکو شود مخاطره او
تا نوزده روز باشد بعد از آن به شود و اگر نه حلوا
بدهد و از آن خوف در حال تعویذ بنویسد و آن
تعویذ در شیشه کند در کناره لب با خود ببرد و
وقت رفتن و آمدن با کسی سخن نگوید تا در بیمار
بخود به صحت یابد و آن تعویذ بنویسد نویسد
اینست الساعة الساعة الساعة الغا الغا الغا
الوحا الوحا الوحا العجل و اگر روز یکشنبه بیمار شود
اصل بیماری وی یکشنبه باشد اگر آن روز اغنا



راست مخاطره وی سیزده روز باشد بیم او جان باشد
پس صدقه باید داد یک گز جامه هر چهار گوشه زرد کند
و نان گندم و ریسمان معصفر به پیچید و آن گز جامه
جمعه سوره کهف دو بار بخواند پس دانشمندی ابجد
و آن تعویذ بنویسد در گلوی بندد تعویذ اینست
بسم الله شافی بسم الله کافی بسم الله معافی الذی
لا یضر مع اسمه شیء فی الارض ولا فی السماء وهو
السمیع العلیم و اگر در روز دوشنبه بیمار شود
این روز محمود است اصل بیماری او از شکم باشد
و اوزار آسیب بدان باشد مخاطره وی بیم جان
باشد و لیکن صدقه دهد مرغ زنده و یک گز جامه
هر چهار گوشه زرد کند و دلیله نخود پنج سیر
آرد و هفت مهد از مهره یک مهد سپید نقده
سه سیر نمک و بدین صدقه سوره مدثر پنج بار بخواند

بعد مله بس دانشمند را بدهد و این تعویذ بنویسد
بمشک و زعفران بنویسد و در گلوی او بندد در حال
نیکو شود تعویذ اینست بسم الله الذی لا یضر
مع اسمه شیء فی الارض و لا فی السماء و هو السمیع
العلیم اگر روز سه شنبه بیمار شود کز مریخ است
و رنجوری او از معده ضعف است مخاطره وی
تا هفده روز باشد و لیکن صدقه بدهد نان گندم
بقدر پنج سیر و خمیر نرغاله بدهد و از کز تعویذ
بنویسد و در آن روغن کند بیمار نیکو شود بعد
از صدقه دانشمند را بدهد تعویذ اینست
الساعة الساعة الوه الوه الوه لا لا لا ع ع ع ع ع ط ط ط
و اگر در روز چهارشنبه بیمار شود کز عطارد
است بیماری او از غم و اندوه باشد و مخاطره وی
بیست روز باشد صدقه باید داد پنج سیر آرد گندم
و یکسیر روغن کنجد و دو سیر عسل و یک کز جامه

بو شیلد

بو شیلد دلکد دد ددد دددد کر سں سں سو ٧٣

٣

بو شیلد و خوشچها و باید یک رنگ و بدین صدقه سبار
سوره تبریه بخواند و بدهد و مرد دانشمند را بدهد
و این تعویذ بنویسد و در گلوی بیمار بندد
تعویذ اینست قل اعوذ برب الفلق من شر ما خلق
تا آخر سوره و اگر در روز پنجشنبه بیمار شود
اصیب برجان باشد و لیکن مخاطره مخالف او پنج
روز است خامه و پاره نقره و پنج سیر جو و پنج سیر
غله سیاه و پاره آهن کیفه و بدین صدقه دهد دو بار
سوره کهف بخواند و بدهد بس دانشمند را بدهد
بیمار صحت یابد و اگر در روز آدینه بیمار شود
کز روز زهره است و رنجوری وی اصیب برجان
باشد و لیکن صدقه باید داد پنج سیر کنجد و هفت
سپاری و هفت خرما و بدین صدقه دو بار سوره
یس بخواند بلعد بس دانشمند را بدهد بیمار

صحت یابد ان شاء الله تعالی اعلم بالصواب

باید دانستن بیماریها شبها و اگر در شب شنبه بیمار شود
اورا آسیب دیو باشد مخاطره وی بیست
یک روز است پاره خاک از زیر پای عورت که گریه
جشم باشد بیارد و از کوچهار راه پاره باری
خاک بیارد و با اسپند و نمک یکجا پیش نظر
بیمار بسوزد و صدقه را آملنه و روغن روی
بس نکند و با کس سخن نگوید و سورت دوخان
بخواند تا بیمار نیکو شود و این تعویذ بنویسد
در گلوی بیمار بندد تعویذ اینست آیة الکرسی
تمام و چهار قل بنویسد تا صحت یابد و اگر
شب یکشنبه بیمار شود اورا آسیب پریان باشد
دلیل کند که دا دعوا و صدقه است دو سیر آرد
در خمیر نمود یکپاره و یک ریسمان معصفری
کل باخته هم چند بیمار و یک سیر جو و یکسیر نمک

عود



و روغن چراغ و پاره آهن و دو سیر غله سیاه و یک
جامه چهار گوشه زرد کند بوقت نماز شام
جمله در کناره لب آب ببرد و بنهد و آنکس
که ببرد سه وقت خود را پاک دارد و وضو کند
دو گانه نماز بنام حضرت خضر و الیاس بگذارد
وقت رفتن و آمدن سخن نگوید و با وضو
باشد و سوره قل اوحی تمام بنویسد و تعویذ
کند و در گلوی بیمار ببندد تا نیک شود
و صحت یابد و اگر در شب دوشنبه
بیمار شود اورا چشم زخم رسیده باشد
دلیل کند که دلش تنگ و تقلیق باشد
و خوابش نباشد مخاطره وی تا نه
روز باشد یا سیزده روز باشد و لیکن
صدقه باید داد چهار سیر میوه الیا

و دو سیر نمک و یک مهره دوکانها در زیر درختی
که دور و تنها باشد و هیچ درختی دیگر نزدیک
او نباشد نماز دیگر آخر وقت ببرد و بعد
تا صبح بدانجا غسله و سوره یس بخوانند
و در رفتن پس نکنند و وقت آمدن و رفتن
و با کسی سخن نگویند و این دعا بخوانند خود را
دم دهد دعا اینست یا الله یا رحمان یا رحیم بحق
سلیمان بن داود علیه السلام و بحق آصف
بن برخیا و بحق اسم مادر موسی علیه السلام
و اگر در شب سه شنبه بیمار شود بیماری
وی تا نه روز باشد نا تمام در خوفی و خطر دارد
پس صدقه بدهد و دو گز جامه و پنج سیر
غله سیاه و هفت سپاری و قدری جو
و یک جامه که رنگ او نیلی باشد و پنج سیر آرد
جو و دو سیر نخود و قدری روغن کنجد

و پاره نقره





و پاره نقره و بعد این صدقه سورة انعام دو بار
بخوانند و بعد پس دانشمند را بدهد
و این تعویذ را بنویسد و در گلوی بیمار بندد
نیکو شود تعویذ اینست العجل العجل العجل
الساعة الساعة الساعة الوحا الوحا دو بار الم
سجده بخوانند و بعد پس دانشمند را بدهد
و سوره یاسین بخوانند و چهار قل تمامه بنویسد
و در گلوی بیمار بندد نیکو شود و اگر در شب
چهارشنبه بیمار شود مخاطره وی تا نوزده روز
باشد پس صدقه باید داد پاره نقره و دو گز
جامه و شش کاسه ارزن و دو لیله نخود پنج سیر
و یک سیر کنجد و پاره آهن کهنه و قدری نمک
سنگ و ریسمان معصفر هم جدا و قدری گل
بازار و یک سیر گندم بدین صدقه آیة الکرسی
و چهار سورة الم سجده و حم دخان و الدخان

وا تبارک الذی بخواند و بدمد بس دانشمند را
بدهد و این تعویذ را بنویسد در گلوی بیمار
بند د تعویذ اینست بسم الله شافی بسم الله کافی
بسم الله معافی بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء
فی الارض ولا فی السماء وهو السمیع العلیم و اگر در شب
پنجشنبه بیمار شود بیماری وی از زهر و مرغ
باشد اندوه و درد استخوانها بود مخاطره
وی بیست و پنج روز باشد صدقه باید داد
حلوا از نان و یک جامه هر چهار گوشه زرد کنند
و دو سیر جو و قدری عسل و یک جامه کهنه که تن
او است و بدین صدقه دو بار سوره کهف بخواند
و بدمد بعده دانشمند را بدهد و یک سیر روغن
چراغ در کناره لب با برده بیمار نیکو شود
و اگر در شب آدینه بیمار شود بیماری وی
از خدا است مخاطره وی یازده روز باشد بس صدقه

را باید



باید داد و دلیله نخود و دو سیر غله سیاه
و دو سیر ارزن جو و قدری نمک سنگ و هفت
نان تکه و قدری روغن کنجد و [illegible]
بدین صدقه سوره کهف پنج بار بخواند و بدمد
بعده دانشمند را بدهد و این تعویذ بنویسد
در گلوی بیمار بند د نیکو شود و صحت یابد
تعویذ اینست العجل العجل الساعه الساعه
الوحا الوحا یا الله یا رحمن یا رحیم بحق سلیمان
بن داود علیه السلام بحق آصف بن برخیا و بحق ما[illegible]
موسی علیه السلام والله اعلم بالصواب ○○○○○○
[illegible] آیه و من یتق الله
سزاوار [illegible] جهل یکبار [illegible]
بدین [illegible] بخواند اول و آخر یکبار درود بر مصطفی
صلی الله علیه و سلم بخواند بعد دور [illegible] دفع
برکت کلام ربانی بحکمت و دوستی [illegible]

[illegible]

نی شوه مهتر سلیمان فرمود که این سوال

لذ سلطان بدیان حاصل خواهد جون سلطان

بدیان حضرت مهتر سلیمان اقتد مهتر سلطا

سلیمان علیه السلام برسید که زنان فرزند

نی شوه سبب جیست سلطان بدیان گفت

یا رسول الله مرد زنان ندا هفتم گونه علت است

و یک گونه اسیب الد از لز علتها - ورونی

جیزی باشد منع حمل اختلف مهتر سلیمان

علیه السلام فرمود لز علتها یکی است سلطان

بدانکه کفت یکی آنکه رحم زن کشته باشد
تخم بر جاء نیفتد دوم آنکه رحم باد کرفته
باشد تخم را نیابد سیوم کوشت
بر رحم زیاده بر آمده باشد تخم بر جاء
نیفتد چهارم که در رحم کرمها افتاده باشد
هر تخمی که افتد کرمها بخورده بنجم آنکه
رحم کرم شده یا آنکه سرد شده باشد و نبود دیه
آب منی سرد شود ششم آنکه رحم بغایت
سرد شده باشد تخم در و نشو نکند تخمه

نکرد



نکرده هفتم آنکه از سبب دیو و پری باشد
آن ساعت که پیوند مرد با زن جمع شود بوزن
آب منی جدا میکند پس منی دیو می کیرد
بدان سبب منع حمل می افتد مهتر سلیمان
فرموده که علامات و معالجه چیست سلطان
بدانکه کفت یا رفیع الله چون مرد از جماع
فراغ شود زن را ببرسد که ترا کدام جا درد
میکند اکر سر درد کند رحم زن کشته باشد
و اکر اندام درد کند رحم باد کرفته باشد

واگر سینه درد کند رحم سرد شده باشد و اگر
استخوان درد کند رحم گرم شده سرد شده
باشد و اگر کمر و پشت درد کند گوشت بر رحم
زیاده شده باشد و اگر ساق درد کند گرم در رحم
افتاده باشد و اگر هیچ درد نکند اسیب دیو
یا بدیه باشد اما معالجه این علتها بدانک
چون سلطان برهان این علتها بیان کرده
میمون سلیمان علاج هر علتی را بر سبیل علاج
انکه رحم گشته باشد بیارد مغز بنه دانه و تلخه
مغ



مغز نیی یکجا کند بعد از حیض از زن سه روز
برخود شافی کیرد بعده بر شوهر رود فرزند
شود انشاء الله تعالی علاج آنکه زینه را باد
کرفته باشد انکوزه خالص با روغن کنجد
خلت کند بعد از حیض برابر محلوج کهنه
سه روز بر خود شافه کیرد بعد بر شوهر رود
فرزند شود علاج آنکه زنی را گوشت زیاده
در رحم برآمده باشد زیره سپید و زناخت
ببید با روغن خلت کند بعد از حیض

سه روز بر خود شافه کیرد بعد بر شوهر
رود حمل کیرد علاج آنکه زنی را در رحم
کرم افتاده است بیارد کف صابون و آب
خاک توران هلیله بعد از حیض سه روز بر خود
شافه کیرد بعد بر شوهر رود حمل کیرد
علاج آنکه زنی را رحم سرد شده باشد بیارد
تلخ مرغ و بلبل درازی یک جا کنند بسایند
سه روز بعد از حیض شافه کیرد بعد بر شوهر
رود حمل کیرد علاج آنکه زنی را رحم کرم شده
باشد



با ... شده است بیارد آب دانه قند نغل و روغن
کشاده و کل آن برابر محلوج کنند سه روز بعد
از حیض بر خود شافه کیرد بعد بر شوهر
رود حمل کیرد علاج آنکه زنی را سبب اسیب
دیو و پری منع حمل افتاده است تعویذ
به مشک و زعفران و کلاب و کافور بنویسد
بر زن بندد تا برکت این نام باری تعالی فرزند
روزی شود تعویذ معظم و مکرم اینست بسم الله الرحمن الرحیم
انا فتحنا لك فتحا مبينا ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك

وما تأخرو یستمر نعمة علیکم وهو ذکی

نوروز عید ... اول روز از ماه هر کدام

که باشد پیغامبر فرموده صلی الله علیه وسلم آن روز

مبارک است خدای تعالی مهتر آدم را علیه السلام

درین روز بیافرید و بنظر رحمت بروی نگر

یست و جملهٔ کارها کردن و جامه نو بریدن

و پوشیدن و نان خوردن و تولد فرزند

نیکو بود و حاجت از پادشاه و غیر آن خوا

ستن اگر کالائی درین روز گم شود بیشک بیابد

و هر که



و هر که درین روز بیمار شود بزود صحت یابد

مگر حجامت نشاید کرد که بیم رنجوری باشد

دوم روز از ماه پیغامبر فرموده صلی الله علیه

وسلم نیکو و مبارک است خدای تعالی حوا را درین

روز از پهلوی چپ مهتر آدم علیه السلام بیافرید

آورده است اگر درین روز دست بر خاک زنی زر گردد

هر که حجامت کند تن او درست باشد و جامه نو

پوشیدن و بریدن و بیع و شرا کردن خواستن

و بدر این جمله کارها نیکو است سیوم روز

لزماه پیغامبر فرمود صلی الله علیه و سلم روز نه
نحس است نزدیک سلطان نباید رفت که
جان او را خطر باشد و از گفت گوی پرهیز کند
لباس مهتر آدم درین روز بودند و از بهشت
بیرون آوردند و هر که درین روز حجامت کند
اگرچه روز سه شنبه باشد هم ترس او را باشد
چهارم روز از ماه پیغامبر فرمود صلی الله
علیه و سلم روزیه مبارک است هابیل پیغامبر
درین روز در وجوه اعلا است زن خواستن

وزراعت



وزراعت کردن و بیع و شراء و جامه نو بریدن و پو
شیدن و هر فرزندی که درین روز تولد شود
عیش او بسیار باشد و با نعمت باشد اما سفر نباید کرد
که بیم جان و مال باشد و هر که حجامت کند تب گیرد
که درو بیم هلاکت بود دیگر هم نیک است اورا
پنجم روز از ماه پیغامبر فرمود صلی الله علیه
و سلم روزیه نحس است هابیل درین روز
در وجوه اعلا است هر فرزندی که درین روز
تولد شود از وی هیچ خیر نباشد و هر که کار

که درین روز لکه خون نباشد و سفر نیز نباید کرده
و هر که درین روز حجامت کند بیم خطر باشد و سفر
غالب نباید کرد ششم روز از ماه پیغامبر فرمود
صلی الله علیه و سلم روزیست عظیم نیک است حاجت
خواستن و نکاح و بیع و شراء و جامه نو بریدن
و پوشیدن بغایت نیک است اما سفر و فرزند
که درین روز تولد شود احوال ملک تواند کرد
و هر که سفر کند سود بسیار شود و هر که
حجامت کند بیم هلاکت باشد هفتم روز از ماه
پیغامبر



پیغامبر فرمود صلی الله علیه و سلم روزیست
عظیم نحس است قابیل مر هابیل را درین روز
کشته است ازین روز باز میان خلقان خون کرده
افتاد ازین روز حذر باید کرد هیچ کاری درین
روز نباید کرد و هر که حجامت کند درویش گردد
هشتم روز از ماه پیغامبر فرمود صلی الله
علیه و سلم بغایت نیک است مردم کارها را
بیع و شراء و نکاح کردن و در مکتب نشاندن
و وصیت کردن نیکوست اما سفر نباید کرده

اگر کسی درین روز بیمار شود زود شفا یابد
نهم روز از ماه تا نیم روز هیچ کاری نشاید کرد
چون نیم روز بگذرد هر کارها نیکو بود و اگر
کسی درین روز سفر کند سود بسیار شود و اگر
حجامت کند قوت او بود و اگر بیمار شود
زود شفا یابد و رنج کم کردد دهم روز
از ماه نیک است زیرا که پیغامبر علیه السلام
درین روز در وجود آمده است و هر فرزندی
که درین روز تولد شود صالح بود و عمر او دراز





کردد و هر که حجامت کند بدرد اعضاء او خارش
بیمار آید یازدهم روز از ماه نحس است
هیچ کاری نشاید کرد و هر فرزندی که درین
روز تولد شود شتاب کار بود و اگر کسی
درین روز بیمار شود صحت یابد صدقه
باید داد و نکاح کردن و کشتی رفتن
نیکو است اما حجامت نشاید کرد که بوی
بد آید دوازدهم روز از ماه مبارک است
هر کارها خریدن و فروختن و سفر و نکاح

و جنگ کردن نیکو است و هر فرزند که درین روز
تولد شود هرگز درویش نگردد زیرا که
رسول الله صلی الله علیه وسلم درین روز از شکم
آمنه تولد شده است و هر که درین روز
حجامت کند قوت او کم نشود و اگر بیمار شود
زود صحت یابد سیزدهم روز از ماه
بغایت بد بود حضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]
نحس است در هر کارها، درین روز حذر باید
کرد از خریدن و فروختن و نکاح و جنگ

هیچ



هیچ کاری به شروع نباید کرد و هر که درین
روز حجامت کند دماغ او تهی گردد و هر که
بیمار شود بیماری و هلاکت بود چهاردهم
روز از ماه مبارک است در هر کارها اگر کسی درین
روز فرزند بود تولد شود نیک بخت
و عالم و بازرگان بود بغایت [illegible] کند
و اگر حجامت کند فربه شود اما قوتش کم گردد
و اگر بیمار شود صحت یابد پانزدهم روز
از ماه مبارک است در هر کارها، و اگر درین روز

سفر کنند با مقصود باز گردد و اگر حجامت کند
بیمار شود و اگر فرزند به تولد شود دیوانه
بود و اگر بیمار شود بیماری وی دراز گردد
فاما صحت یابد شانزدهم روز از ماه نحس است
هیچ کاری نشاید کرد در عبادة مشغول باشد
و هر که درین روز سفر کند بیم هلاکی بود اما
در خریدن و فروختن شروع کند و هر فرزند که
درین روز تولد شود بیم دیوانگی بود
امیر المومنین علی رضی الله عنه از پیغامبر صلی الله علیه وسلم
سوال



سوال کرد یا رسول الله درین روز چه علت
دیگر بگذرد پس رسول خاموش شد هیچ جواب
نداد و اگر بیمار شود بیم هلاکت بود
هفدهم روز از ماه نحس است ترسایان شهید
لوط را درین روز خراب کرده اند جبرئیل
و میکائیل خراب کننده آن شهر بوده اند و هر که
درین روز بیمار شود زحمت بیم هلاک گردد
هژدهم روز از ماه مبارک است خریدن
و فروختن و نکاح و جز این هیچ بکنند

و فراغ روزیه باشد و اگر کسی حجامت کند علت درتن
او نماند و اگر جمله علتها، فارغ شود و اگر درین روز
بیمار شود صحت یابد. بیستم روز از ماه مبارک است
بجهت سفر بر و بحر و حاجت خواستن از حق تعالی
و خلق نیکو بود زیرا که درین روز دعا پیغمبر پیغامبر
مستجاب شده است و اگر درین روز بیمار شود
زود شفا یابد و اگر حجامت کند زود بیابد

---

بیست یکم روز از ماه نحس است از هیچ کس
حاجت نباید خواستن و از همه کارها حذر
باید کرد و اگر درین روز حجامت کند غم و غصه
روز یاده شود و مبارک آید. بیست دوم روز
از ماه مبارک است مر همه کارها، خریدن و فروختن
[illegible] و بادشاه رفتن و حاجت خواستن

مبارک و میمون است زیرا که ابراهیم ابراهیم پیغامبر
و اسحاق علیه السلام درین روز در وجود آمده
است هر که درین روز سفر کند نفع شود و اگر کسی
درین روز حجامت کند معده او خوش شود
و دماغ او صاف کرده و چشم روشن کرده شود بود
دور. فارغ شود و اگر کسی درین روز بیمار شود
صحت یابد. بیست سوم روز از ماه مبارک است مر همه
کارها، خاصه سفر خشکی و تجارت نیکو بود و اگر
اوزر فرزند تولد شود مبارک و میمون بود

دهقان

وهر فرزند که درین روز تولد شود مبارک قدم بود
و اگر درین روز حجامت کنند از خونها بد رهد و اگر دوا کنند
زود بدمت یابد و اگر بیمار شود از مدتی شفا یابد
ایمن بود بیست سیوم روز از ماه مبارک است
جعفر صادق گوید رضی الله عنه که این روز نیک
است بجهت نکاح و تجارت و هر فرزند که
درین روز تولد شود صالح و نیک مرد بود
و اگر کسی درین روز بیمار شود بجهت صدقه و دعا
مشغول باشد بیست چهارم روز از ماه مبارک
است جعفر صادق گوید رضی الله عنه که این روز
نحس است زیرا که جمله فرعونیان و جباران درین
روز جمع شده اند و هر فرزند که درین روز

تولد شود

۱۸

تولد شود مفسد و پلید بود نعوذ بالله منها بیست
روز از ماه نحس است هیچ کاری درین روز نباید کرد
و اگر کسی درین روز بیمار شود بیماری وی دراز گردد
اما البته شفا یابد بیست ششم روز از ماه نیک است
مرهم کارها مخصوص سفر کردن و هر فرزند که
درین روز تولد شود عمر او بسیار خورد
و پیوسته او غمناک بود و اگر کسی درین روز [illegible]
او را قوت شود و هر که فرزندی که درین روز
نطفه او در وجود آید دختر یا پسر که خداوند
خوار باشد و روزی گردد و پیوسته در رضای
خدای تعالی باشد و اگر کسی درین روز بیمار شود
بیماری وی سخت شود بیست هفتم روز
از ماه مبارک است مرهم کارها اگر کسی درین روز
[illegible] مشغول یابد و اگر کسی حاجت بخواهد

بدر آید و هو فرزندی که درین روز تولد شود
مبارک قدم بود بیست هشتم روز از ماه
مبارک است و نیک است مر همه کارها خاصه
حاجت خواستن و نزدیک بزرگان رفتن
و اگر کسی درین روز بیمار شود بیماری وی
سخت شود فاما شفا یابد و اگر درین روز
حجامت کند از سحر و جادو برهد
کار نکند بیست نهم روز از ماه مبارک است
مر همه کارها، اگر درین روز فرزندی بوجود
در وجود آید مبارک قدم و نیکو روی
بود و میمون و با سعادت بود انشاء الله
تم تمام شد کار من نظام شد بیت

خرجت من التراب منفرداً
رجعت الی التراب مع الذنوب

بدر آید

لا شود